

## پیشگفتار فهرست متون حروفیه<sup>۱</sup>

ترجمه توفیق ه. سبحانی

می‌توانیم بگوییم که درباره حروفیه و فضل‌الله حروفی، مؤسس این مذهب، یا به عبارت صحیح‌تر این دین، تاکنون تحقیقی مفصل انجام نگرفته است. جدی‌ترین تحقیق درباره حروفیه را از دکتر صادق کیا، استاد زبان فارسی میانه دانشگاه تهران، در کتاب موسوم به واژه‌نامه گرگانی در دست داریم (انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳، تهران، ۱۳۳۰ ه. ش، ۳۵۰ صفحه). اما استاد در این کتاب پراچ خود، مقایسه فارسی با لهجه گرگانی را مخصوصاً اساس قرار داده است. از این رو هم در کتاب خود، بررسیهای بسیار ارجمند خویش را که تمام نوشته‌ها و اطلاعات موجود تا آن زمان را تصحیح می‌کند، تنها در صفحات ۹-۳۸ و ۲۸-۳۱۳ خلاصه کرده و در قسمتهای دیگر به بررسی ویژگیهای لهجه پرداخته است. اما کتابی که قبل از این انتشار یافته و هشت متن از حروفیه را هم در بر دارد و حاوی تحقیقی از کلمان هوار و مرحوم دکتر رضا توفیق است، به استثنای متون، به هیچ‌وجه صلاحیت احتجاج ندارد.<sup>۲</sup> اطلاعات موجود در مقاله موسوم به

1. Hurufilik metinlevi katalogv. Ankara. TTK. 1973

(فهرست نسخه‌های خطی متون حروفیان، آنکارا، چاپخانه انجمن ترک، ۱۹۷۳)

2. Textes Hourufis avec Traduction, E. Tc. Edités Par Clément Huart Suivis d'une étude par le Dr. Rizâ Tevfik; E.J.W. Gibb Memorial, Volume IX, Leyden: E.J.Brill, Imprimeie Orientale. London-1909,-1327II.

از پروفیسور هلموت ریتر، حقیقتاً بسیار باارزش است *Die Anfänge der Hurūfīsette*، (Oriens, No1, Vol. 7;30. 6. 1945, Leiden; PP.1-54). اما تاکنون متون حروفیه به طور جداگانه مورد بررسی قرار نگرفته، کتابشناسی و فهرستی درباره این متون فراهم نشده است. در ماده «فضل الله» که در دائرةالمعارف اسلام به وسیله کلمان هوار نوشته شده، با آنکه تاریخ تولد و مرگ «فضل» صحیح است، مطالعاتی که درباره خود او و حروفیه و کتابهای مربوط به فضل الله عنوان کرده است، نادرست و ناقص است، منابعی هم که از آنها استفاده کرده است، منابع اصلی نیست (جزء ۳۵، فضل الله، استانبول، چاپخانه ملی آموزش، ۱۹۴۷، صص ۵۳۵ - ۵۳۶؛ حروفیه، جزء ۴۶، ۱۹۵۰، صص ۵۹۸ - ۶۰۰). مقاله‌ای تحت عنوان «فضل الله حروفی»، که در دائرةالمعارف اسلام که هم اکنون به زبان فرانسوی و انگلیسی انتشار می‌یابد، نوشته‌ایم، با آنکه به مآخذ اصلی مستند است، امروز کافی نمی‌دانیم، (فرانسوی، صص ۷۵۱ - ۷۵۴؛ انگلیسی، صص ۷۳۳ - ۷۳۵). از این رو، اکنون که فهرست مهم‌ترین متون حروفیه را عرضه می‌کنیم، از نو و یک بار دیگر نوشتن مقاله‌ی را درباره زندگانی فضل، اساس اعتقادات حروفیه و گسترش آن ضروری و مفید می‌دانیم.

### زندگانی فضل الله

اطلاعاتی که نزدیک‌ترین کتابهای تاریخ به دوره فضل الله، مؤسس مذهب یا به عبارت صحیح‌تر دین حروفی و کتابهای متأخر که آنها را مآخذ اتخاذ کرده‌اند، به دست می‌دهند، با اطلاعاتی که بالذات معاصران او به دست داده‌اند، که پیروان دینی بوده‌اند که به وسیله او بنیان نهاده شده بود، هرگز انطباق ندارد. با آنکه همه مآخذ اتفاق دارند که

→

در این کتاب، هدایت‌نامه که اساس تأویل در حروفیه را تعیین می‌کند (صص ۱ - ۱۲)، محرم‌نامه سید اسحاق (صص ۱۳ - ۵۸)، رساله فارسی به نام نهایت‌نامه (صص ۵۹ - ۶۵)، یک رساله دیگر فارسی (صص ۶۶ - ۷۲)، رساله دیگر فارسی موسوم به در تعریف ذره (صص ۷۳ - ۸۳)، یک رساله فارسی دیگر (صص ۸۴ - ۸۹)، دو رساله فارسی از سید شریف (امیر شریف) (صص ۸۴ - ۹۸؛ ۹۰ - ۹۸)، رساله منظوم فارسی به نام اسکندرنامه (صص ۹۹ - ۱۲۵) آمده است. از نسخه شماره ۱۳۹ در میان نسخ خطی فارسی دانشگاه استانبول درمی‌یابیم که هدایت‌نامه از حسن استرآبادی است که در تبریز مقیم شده بود. رساله دوم میرشریف، سومین رساله مجموعه‌ای است که در شماره ۹۹۳ در همین فهرست توصیف کرده‌ایم. محرم‌نامه و ترجمه آن هم در فهرست ما آمده است. این متنها میان سالهای ۱۱۳۸ - ۱۱۴۱ هجری استنساخ شده‌اند.

وی در قرن ۸ هجری / ۱۴ میلادی می‌زیسته است، چنان‌که مثلاً شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی در کتاب *ضوء الأمام لاهل القرن التاسع* خود، نام فضل را عبدالرحمن و کشتن او را در ۸۰۴ هـ / ۱۴۰۱ - ۱۴۰۲ م قید می‌کند (مصر، قاهره، مکتبه‌القدس، ۱۳۵۴؛ جزء ۶، صص ۱۲۷ - ۱۲۸)؛ تقی‌الدین محمد بن معین‌الدین که در ۹۷۹ هـ / ۱۵۷۱ م در دکن وفات یافته، در *عرفات العاشقین* می‌نویسد که او بعد از مرگ تیمور (م ۸۰۷ هـ / ۱۴۰۴ م)، به دست شاهرخ (م ۸۵۰ هـ / ۱۴۴۷ م) در باونات به قتل رسید (صادق‌کیا: *واژه‌نامه‌گرگانی*، ص ۱۴). از *مآخذ متأخر*، در *کشف‌الظنون*، ذیل *مادّه جاودان* و *عرش‌نامه* (که *عُرس* یا *عُرس‌نامه* نوشته شده) نام او *جلال‌الدین* و قتل او در ۸۰۴ هـ قید شده است (جلد ۱، ستون ۵۸۷؛ جلد ۲، ستون ۱۱۳۲)، مخصوصاً *رضاقلی‌خان هدایت* (م ۱۲۸۸ هـ / ۱۸۷۲ م) که در *ریاض‌العارفین* او را از مردم مشهد می‌خواند، همه نادرست‌اند.

کتاب فارسی *استوانه* از *امیر غیاث‌الدین محمد بن حسین بن محمد الاسترآبادی* که پس از مرگ فضل و *امیر نورالله* فرزند *دختر فضل‌الله* موسوم به *مخدوم‌زاده* به دنبال سوءقصد یکی از *پیروان حروفیه* به نام *احمد لرب* شاهرخ که روز جمعه بیست و سوم ربیع‌الآخر سال ۸۳۰ هـ / ۱۴۲۷ م رخ داد (*ضوء الأمام*، ج ۶، ص ۱۷۳؛ *خواندمیر*، *حبیب‌السیر*، جزء سوم از *جلد سوّم*، بمبئی ۱۲۷۳ هـ / ۱۸۵۷ م، صص ۱۲۷ - ۱۲۸)، دستگیر شد و مدتی طولانی در زندان ماند و به محاکمه کشیده شد، همه این رویدادها را به طور مفصل به «حسن»، از خلفای فضل، در *نامه‌یی تقریباً طولانی* شرح می‌دهد (نگاه کنید به: *مقاله ما در مجله شرقیات*، شماره ۱، استانبول ۱۹۵۶، صص ۳۷ - ۵۷)، و *محرمانه سید اسحاق استرآبادی*، از خلفای فضل، دو *مآخذ* بسیار مهم‌اند که بررسی آنها برای تعقیب گام به گام زندگانی فضل‌الله حروفی ضروری است. در *ابتدای استوانه*، تولّد فضل ۷۴۰ هـ / ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ م، *ابتدای اشاعه دینی* که بنیان‌نهاده بود، ۷۸۸ هـ / ۱۳۸۶ م و قتل او در تاریخ ۷۹۶ هـ / ۱۳۹۴ م نشان داده شده است (استانبول، *کتابخانه ملّت*، کتابهای فارسی *علی امیری*، شماره ۲۶۹، برگ آ ۱). در *اولین رساله مجموعه شماره ۱۰۵۲* در کتابهای فارسی *علی امیری* نیز *مطلب زیر را می‌بینیم*: «*ظهور و بروز فضل خدا از هجرت حبیب خدا عم در هفتصد و هشتاد و هشت شد و ولادت او در هفتصد و چهل واقع شد و شهادت او در هفتصد و نود و شش شد و مقتول شدن دجال که میرانشاه پلید*

است در هشتصد و سه» (أ ۷). علی الاعلی، والامقامترین خلفای فضل در قیامت‌نامه خود، در بیت‌های زیر ثبت کرده است که فضل، اولین جمعه از ذی‌القعدة سال ۷۹۶، پیش از آنکه قرن هشتم<sup>۱</sup> پایان یابد، به قتل رسیده است:

کین ذوالقعدة چو روز نو شد      کین داسه ماه جان‌درو شد  
گویا که به جمعه روز آخر      طوفان ز تنور گشته ظاهر  
.....  
در شد به سفینه مکرم      هم ماه حرام هم محرم  
.....

بگذشت ز ذال ست تسعین      هشت صد نشده تمام ازین دین  
(کتابخانه دانشگاه استانبول، نسخ خطی فارسی، شماره ۱۱۹۵، برگ آ-ب ۶۷).

«عرشی»، منسوب به «محیطی» از شعرای حروفیه و گویا از خلفای او، در عنوان مثنوی پنج سطری در دیوانش که با این سخنان آغاز می‌شود: «حضرت صاحب بیان ج ه حضرت رسول الله ج ه دن یدی یوز قرق یلدنصره عالم ذاتدن عالم صفاته گلدیلر...»<sup>۲</sup>، تولد خود را سال ۹۷۰ هجری قید می‌کند و می‌نویسد که میان ولادت وی و تولد فضل ۲۳۰ سال فاصله است و می‌گوید که عبارت «یاری داد» هم این ۲۳۰ سال را نشان می‌دهد و به همین مناسبت غزلی هفت بیتی می‌سراید که تولد فضل را بیان می‌کند:

بحمدالله که عرشی بنده را آن فضل یاری داد

بیاموزند علم من لدن از لطف شد استاد<sup>۳</sup>

علی الاعلی در توحیدنامه‌اش در بیت:

استرآبادست تخت کائنات      زانکه شاه آنجا نمود از روی ذات  
آشکارا استرآبادی بودن فضل را خیر می‌دهد (کتابخانه دانشگاه استانبول، نسخ

۱. در اصل «قرن نهم».

۲. یعنی: «حضرت صاحب بیان - جل اسمه - ۷۴۰ سال بعد از حضرت رسول الله - جل اسمه - از عالم ذات به عالم صفات آمدند...».

۳. نسخه متعلق به نگارنده، آ-ب ۱۳؛ در تراجم‌نامه سید اسحاق در کتابهای فارسی علی امیری، شماره ۱۰۳۴، در برگ ۲ هم قید شده است که عرشی در ۹۷۰ تولد یافته و در ۱۰۳۰ وفات کرده است.

خطی فارسی، شماره ۱۱۵۸، آ ۵۰؛ فضل شخصاً هم در نوم‌نامه خود، خود را استرآبادی می‌خواند (واژه‌نامه گرگانی، صفحه ۲۹ و پاورقی ۱). سید اسحاق که در استوانامه به عنوان پیشوای اهل خراسان معرفی می‌شود، در خواب‌نامه خود می‌گوید: فضل در سال ۷۷۲ هـ / ۱۳۷۰ - ۱۳۷۱ م در اصفهان به چله‌نشینی پرداخت و در آن زمان سی و دو سال داشت (علی امیری، کتب فارسی، شماره ۱۰۴۲، آ-ب ۲۵) که با این حساب نیز تولدش ۷۴۰ است و این قید، تاریخ تولدی را که قبلاً عرض شد، تأیید می‌کند. اینکه نام او شهاب‌الدین فضل‌الله است، نیز از بیت زیر در توحیدنامه به دست می‌آید:

فضل را چون شد شهاب‌الدین لقب احتراق جن ز علم او طلب  
(نسخه کتابخانه دانشگاه استانبول، آ ۱۵) و از مطلع شعری که در تاریخ مرگ او سروده شده است، نیز همین مطلب تأیید می‌گردد:

فضل یزدان شهاب ملت و دین که بُد از آفرینش او مقصد  
میرشریف، چنان‌که از مدایح او در دیوانش برمی‌آید، از خلفای فضل‌الله بوده، در بدایع‌الوقایع از سیادت فضل‌خبر می‌دهد و شجره او را قید می‌کند (کتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۱۵۲، آ ۷۸ - آ ۸۱)، همان شجره در صلات‌نامه اشقورت دده هم آمده است (علی امیری، کتب فارسی، ۱۰۴۳، آ ۵۱). در یکی از رساله‌های میرفاضلی، خلیفه علی‌الاعلی هم این شجره موجود است (همان، ۱۰۳۹، ب ۳۰؛ به علاوه در همین مجموعه، شجره‌ای که با جمله «نسب‌نامه حضرت صائل ج ه نسب صاحب التأویل الذی ورد فی شأنه بتعین اسم و زمانه بلسان رسول اه و هو المسمی بف اه» آغاز می‌شود، در ب ۸ قید شده است). در شجره‌های قید شده میان فضل و حضرت علی در بعضی بیست تن و در بعضی دیگر بیست و دو تن قرار می‌گیرند. این اختلاف، مخصوصاً از آنجا ناشی شده است که در شجره، پدرش بهاء‌الدین و پدر او حسن نام یک شخص به صورت بهاء‌الدین حسن قید شده است. گمان می‌کنیم که در هر دو روایت هم در اینکه نام

۱. هرچند در واژه‌نامه می‌گوید که این بیت در کرسی‌نامه است و چنین ایجاب می‌کند که این مثنوی و توحیدنامه از آثار علی‌الاعلی باشد (صفحه ۲۸۲؛ پاورقی ۱ و صص ۲۸۲ - ۲۸۴). اما از بیت زیر در مثنوی درمی‌یابیم که نام آن توحیدنامه است:

هر که این توحیدنامه را بخواند سرّ ق (حق) بر او دگر مخفی نماند  
چنان‌که به موازات این بیت در هامش به قلم سرخ قید کرده‌اند که «اسم کتاب» است (آ ۱۵).

جدّ نهم یا هشتم او محمّد الیَمَنی است، نکته‌ی است که ضرورتاً دقت را جلب می‌کند. چون می‌دانیم که سرزمین یمن از اواخر قرن سوم هجری / نهم میلادی، یکی از مهم‌ترین مراکز باطنیه بوده است (محمّد بن حسن الدیلمی: قواعد عقائد آل محمّد، ر. استروسمان؛ Die Geheimlehre; der Batiniten; Dogmatik des Hauses Muhammed. Bibliotheca Islamica. 11. (استانبول، مطبعه دولت، ۱۹۳۸، ب ۹، ۲۴ - ۲۵، ۹۵، ۹۶).

از خواب‌نامه سید اسحاق استرآبادی، خلیفه فضل، درمی‌یابیم که فضل چگونه در راه تصوّف به سلوک پرداخته است. سید اسحاق واقعه را به نقل از فضل چنین شرح می‌دهد:

روزی درویشی این بیت از مولانا را می‌خواند:

از مرگ چه اندیشی چون ذات بقا داری در گور کجا گنجی چون نور خدا داری  
 فضل معنی حقیقی این بیت را از استادش کمال‌الدین می‌پرسد. او نیز به فضل که در آن ایام هیجده‌ساله بود می‌گوید که این معنی را به یاری عبادت، ریاضت، عشق، ذوق و جذبه می‌توان دریافت. از این رو، فضل خود را به عبادت می‌سپارد. به راه تصوّف گام می‌نهد و «نمدپوش» می‌شود. به حجّ می‌رود و در بازگشت به خوارزم می‌آید. بنا بر روایتی که سید اسحاق از ابوالحسن اصفهانی نقل می‌کند، [فضل] شبی با خود می‌گوید که این کار هم فایده‌ای ندارد، اگر امشب نیز گشایشی حاصل نشود، از این کار دست برمی‌دارم. آن شب در رؤیا خود را در باغ خود در استرآباد می‌بیند. آنجا «مقعد صدق» بود (قرآن کریم، قمر: ۵۵). سلیمان پیامبر هم در آنجا بود، «مقام اعراف» هم در آن نزدیکی بود (قرآن کریم، اعراف: ۴۶). سلیمان می‌پرسد که هدهد کجاست؟ هدهد حاضر می‌شود. کلاغی سیاه می‌آورد، به فرمان سلیمان پرهایش را می‌کنند و از دیوار باغ به بیرون می‌اندازند. سلیمان آن کلاغ را به فضل می‌دهد. چون فضل بیدار می‌شود، خواب خود را چنین تعبیر می‌کند که سلیمان خداست، هدهد روح و کلاغ نفس است و خوشحال می‌شود. اگرچه ایجاب می‌کند که این انتساب به سبب ولادت فضل در ۷۴۰، سال ۷۵۸ باشد، اما باز در خواب‌نامه گفته شده است که به دنبال رؤیایی که در ۷۵۶ دیده است، این تعبیر هم از طرف حضرت محمّد به وی اعطا شده است (أ ۱۹). به این ترتیب، شاید تاریخ انتساب پیش‌تر از هیجده سالگی باشد و سنّ وی به طور تخمینی گفته شده

باشد. در کتابخانه دانشگاه استانبول، در میان نسخ خطی فارسی، محفوظ به شماره ۴۴۸، در برگهای ب ۱۱۴ - ب ۱۱۵ در دیوان فارسی نسیمی یک مثنوی شانزده بیتی آمده است. از ابیات زیر مندرج در آن مثنوی - که از فضل است - درمی یابیم شخصی که فضل به وی انتساب جسته است، «حسن» نام داشته است:

گر کسی پرسد که ای فضل اله	بگذرانیدی ز کونین عز و جاه
پیر تو در راه حق اول که بود	بر تو این در از کدامین کس گشود
مرشد من بود کو در راه دین	عارف حق، عالم علم یقین
قطب عالم، مرد معنی، شیخ حسن	سیرت آیین او شد پیر من
مرد معنی بود آن صاحب نظر	داده بود او از من و علمم خبر
آنچه گردد راه دین او بود راه	هست بر حقیقتش علمم گواه
تا به کشف انبیا ره یافتم	مو به مو اسرار حق بشکافتم...

اگرچه درباره این شخص اطلاعی نداریم، اما با در نظر گرفتن اینکه با اوصافی چون «قطب عالم» و «مرد معنی» ستوده می شود، از صوفیه و احتمالاً از باطنیه بوده است. از پنجمین بیت از ابیات فوق هم درمی یابیم که او به تعبیر حروفیه از «ظهور و حضور» فضل، و دارا بودن او بر علم تأویل و اشاعه آن خبر داده است و یا به بیان صحیح تر او را به این راه راهنمایی کرده است.

باز از طریق خواب نامه آگاه می شویم که فضل در خوارزم و یزد بوده است، از آنجا به محلی به نام توقچی (= توخچی) که وابسته به اصفهان بود، رفته و مدتی در آنجا اقامت کرده و بعد به تبریز رفته است. سلطان اویس پسر حسن جلایری (وفات ۷۷۵ هـ / ۱۳۷۴ م - ۱۳۷۵ م) در مجالس فضل حاضر می شده و با وی مصاحبت داشته است. و حتی فضل برای تبرک کلاه درویشی به وی داده است. زکریای وزیر و شیخ خواجه صاحب صدر اعتقادی در حق وی داشته اند (أ - ب ۱۹). در ماه رمضان سال ۷۷۵ هـ / ۱۳۷۴ م به وی علم تأویل احکام شرعی داده شده است. در خواب نامه قید شده است که فضل این مطالب را در جاودان نامه، مجت نامه و عرش نامه آورده است. واژه نامه گرگانی می نویسد که نوشته زیر در حاشیه کرسی نامه آمده است:

«اول تاریخ که هست موجودات که قوام اشیا باوست بر ضمیر منیر حضرت ف رب

العالمین نزول کرد آخر ماه مبارک شعبان المعظم که هم چهارده است سال بر هفتصد و هفتاد و پنج در محله ولی دوله الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور در بلده طیبه رب غفور المسمی بالتبریز و من دخله کان آمناً منافئ تاریخ حرف بسم الله نیست از برای آنکه تاریخ بسم الله بعد از این تاریخ بود که اصل است دلیل می توان گفت» (صص ۲۸۹ - ۲۹۰). باز از واژه نامه درمی یابیم که در همان کتاب در بخش «سرّ وجود» گفته است که سرّ از تبریز ظهور خواهد کرد و در بخش «سرّ ایمان» هم ضمن ابیات زیر بیان کرده است که ذات در تبریز ظهور کرده است (ص ۲۹۰):

آن کثیرالرحمه مهرآفرین نام خود قهار کرد در روز دین

لاجرم از شهرهای این جهان کرد در تبریز ذات خود عیان

باز در همان کتاب، در «سرّ لام الف» می گوید قیامت در آذربایجان آشکار شد (ص ۲۹۱)، در بخش «سرّ نطق» هم بیان آن اعتقاد دیده می شود (همان صفحه). واژه نامه به نقل از همان کتاب می گوید که فضل در سال ۷۷۸ هـ / ۱۳۷۶ م به اشاعه دینی که تأسیس کرده بود، پرداخته است (ص ۴۹۲).<sup>۱</sup>

دینی که فضل بنیان نهاده بود، در اصفهان به اشاعه آن آغاز کرد. ابتدا با تعبیر خواب به کار پرداخت و با این عمل شهرتی یافت. سپس در غاری به گوشه نشینی مشغول شد. درویشی ملقب به «مسافر» در حال احتضار بود، فضل از غار بیرون آمد و به احوالپرسی وی رفت. درویش به فضل گفت که دیگر زمان ظهور فرا رسیده است و خبر داد رؤیایی که در تبریز دیده است، دلیل بر آن است. گمان می کنیم این درویش که به عنوان «مسافر» از وی یاد می شود، همان شیخ حسن باشد که گفتیم فضل از او بحث کرده است. در اطراف فضل که خود را مهدی می پنداشت و معرفی می کرد، هفت تن گرد آمده بودند که عبارتند از: شخصی مسنّ به نام فخرالدین، جلال بروجردی، فضل الله خراسانی، حسینی، عبدل اصفهانی و دو تن از نایین و دشت (رشت؟) و مؤلف حج نامه یعنی میر شریف.<sup>۲</sup> اینان اولین پیروان فضل بودند (واژه نامه، صص ۲۸۶ - ۲۸۸).<sup>۳</sup> می دانیم که

۱. ابیات فارسی این صفحات، در میان کتابهای فارسی علی امیری، در حج نامه شماره ۱۰۳۵ آمده است، نگاه

کنید به پاورقی پیشین. ۲. تعدادی که اسامی آنها ذکر شده، هشت تن اند. - م.

۳. واژه نامه بیش از ۳۵۰ صفحه ندارد، اگر منظور صفحه ۲۹۴ باشد، در آن صفحه چنین مطلبی نیست. - م.



فضل پیش از ۷۷۵ و در ۷۹۰ در توقچی بوده است. حتی در سال ۷۷۲ که سی و دو ساله است، باز در اصفهان است و در آنجا به چله‌نشینی پرداخته است (خواب‌نامه، آ-ب ۳۵)؛ این نکته را هم بگوییم که این تاریخ و ذکر سنّ او با توجه به تاریخ ولادت او کامل است. در ۷۷۵ هـ / ۱۳۸۸ م باز در اصفهان و در توقچی است. در استوانه هم از توقچی بحث به میان آمده است. و به نقل از درویش حسام‌الدین یزدجردی واقعه‌یی روایت شده است (آ ۸۰-۸۲). شاه منصور (سلطنت: ۷۸۹-۷۹۵ هـ / ۱۳۸۷-۱۳۹۳ م) از شیراز به اصفهان آمد و نتوانست آنجا را فتح کند، هنگامی که دوباره برگشت و آن شهر را گشود، باز وی در آنجا بود (خواب‌نامه، آ ۳۲). مدتی در گیلان و دامغان اقامت داشته است. (آ ۲۸-۳۸) معلوم می‌شود که فضل در اواخر عمر به باکویه (باکو) رفته است (محرم‌نامه، آ ۴۷). در اصل او با این محلّ علقه‌یی نزدیک دارد. در جاودان از عبارت: «این سه اوراق آنست که سید حسن در تاریخ یوم الاربعاء فی سنة ستّة عشر جمادی الآخر از باکویه آورد» معلوم می‌شود که یکی از مریدان او به نام سید حسن برای او نوشته‌یی آورده است (واژه‌نامه، ص ۳۱).<sup>۱</sup> باز در همان کتاب این مطلب آمده است: «در باکویه در دوم ربیع‌الآخر سنه ستّ و تسعین و سبعمائه» که این تاریخ تقریباً شش ماه قبل از مرگ وی را نشان می‌دهد (همان صفحه). در محبت‌نامه هم در رباعی زیر خبر می‌دهد که از باکویه نامه‌یی دریافت کرده است:

ای بهشت جاودانم روی تو      با محبت عرش‌نامه روی تو  
تا بخوانم روضه باکوی تو      می‌رسد از نامه نو بوی تو

علی‌الاعلی هم در ابیات زیر از قیامت‌نامه بیان می‌کند که آنجا اقامتگاه معشوق است (همان صفحه):

آمد چوندا ز راه باکو      برخیز بیا و دست و پا کو  
آن جای نشست دلبر ماست      با آنکه برفت جاش برجاست

فضل، چنان‌که در خواب‌نامه هم بیان شده است، هنگامی که در شماخی خواب قاضی بایزید را تعبیر می‌کرده، از کشته شدن خود هم خبر داده است (ب ۴۹). چون از حضور این شخص برخاسته است تا به حجره خود رود، به موجب فرمانی که از استرآباد رسیده

۱. در متن به صفحه ۳۲ ارجاع داده شده است.

بود، دستگیر می‌شود، او را به قلعه النجق می‌برند (أ ۵۰). به امر میرانشاه محبوسش می‌کنند (أ ۵۵). پس از محاکمه به فتوای شخصی به نام شیخ ابراهیم (واژه‌نامه به نقل از کرسی‌نامه [حج‌نامه]، ص ۲۹۳) روز ششم ذی‌القعدة سال ۷۹۶ اعدامش می‌کنند. طنابی بر پای او می‌بندند و جسد او را در کوچه و بازار بر روی زمین می‌کشند، سپس مریدان جنازه‌اش را می‌گیرند و به خاکش می‌سپارند.

از فضل دو وصیت‌نامه در دست ماست: وصیت‌نامه اول در مجموعه شماره ۹۹۳ در میان کتابهای فارسی علی امیری در برگ ۱۰۴ است که نوشته‌اند به خط خود وی در میان اوراق محبت‌نامه یافته‌اند. فضل در این وصیت‌نامه جز دوری از اطفال و دوستان، هیچ مسئله‌یی را مهم تلقی نکرده است و امید بسته است که این نوشته به دست دوستان برسد. مخصوصاً دردناک بودن شبهای خود را بیان کرده است. شروان را به کربلا، تمام روزهای خود را به عاشورا، ناهلان را به شمر و یزید و خود را به حضرت حسین مانند کرده است. این وصیت‌نامه کوتاه با اختلاف جزئی از مقاله پروفیسور براون در *Asiatic Society Journal of the Royal* اخذ و در واژه‌نامه نقل شده است (صص ۳۰-۳۱). وصیت‌نامه دوم مفصل‌گونه است و در این وصیت «همشیره بزرگ سلام الله» را بر دیگر همشیره‌ها وصی تعیین کرده است و خبر داده که وصیت‌نامه اول را که در لای محبت‌نامه فرستاده شده برای «مخدوم‌زاده سلام الله علیها» نوشته است. این وصیت‌نامه در مجموعه شماره ۱۰۰۹ از کتابهای فارسی علی امیری، رساله اول است. در نسخه‌های خطی فارسی دانشگاه استانبول، در مجموعه شماره ۱۲۹۱ در برگهای ۳۸-۴۵ هم آمده است و به کوشش ما در مجله شرقیات منتشر شده است. (شماره ۲، استانبول، مطبعة عثمان یالچین، ۱۹۵۸، صص ۵۳-۶۲)

\* \* \*

فضل، بنا به نوشته خواب‌نامه در تبریز به پایمردی خلیفه‌اش به نام کمال‌الدین هاشمی با دختری از مردم استرآباد ازدواج کرده است. درباره نسب وی در پایان بیان‌الواقع میر شریف که به شماره ۱۰۲۷ در میان کتب فارسی علی امیری نگهداری می‌شود، با خطی جداگانه سطور زیر آمده است (ب ۶۱):

«تناسل توالد حضرت ایشان اول حضرت مخدومه بزرگ فاطمه و دوم حضرت

مخدوم‌زاده و حضرت مخدومه دیگر نصرت فرزندان حضرت مخدوم‌زاده امیر نورالله و بی‌بی ام‌الکتاب و امیر کلیم‌الله و امیر سلام‌الله فرزندان حضرت مخدومه نصرت اول حضرت خاتون بی‌بی لقب خواندگار و امیر مسیح‌الله و بی‌بی علم‌الکتاب و امیر حبیب‌الله فرزندان حضرت امیر نورالله اول بی‌بی ام‌الکتاب و عیسی‌ا ه و وجه‌ا ه از حضرت خواندگار و فرزندان حضرت امیر مسیح‌الله بی‌بی علم‌الکتاب و بی‌بی ام‌القری و امیر روح‌الله از یک مادر بی‌بی علم‌الکتاب از یک مادر بی‌بی ام‌القری و امیر روح‌الله از یک مادر صلوات‌الله الفضل والسّلام و رضوانه اجمعین».

درباره قتل فضل سه ماده تاریخ در دست است. یکی از آنها در صلات‌نامه اشقورت دده (کتب فارسی علی امیری، ۱۰۴۳، ۳) است و در دیوان فارسی نسیمی هم آمده است (همان بخش، ۴۳۸، ۳۴۸). در صلات‌نامه، بیت دوم قطعه تاریخ که در دیوان نسیمی آمده موجود نیست. این تاریخ لفظی است. در این تاریخ دوم بیت مربوط به تاریخ مشهور است و احمد رفعت همین بیت را در مرآة المقاصد فی دفع المفسد آورده است (استانبول، خان وزیر، مطبعة ابراهیم افندی، چاپ سنگی، ۱۲۹۳، ص ۱۳۳). همین تاریخ در مجموعه‌یی از قرن ۱۰ ه / ۱۶ م متعلق به رائف یلکنجی کتابفروش و دیوان نسیمی (ا-ب ۴۸) به شماره ۴۳۸ از کتابهای فارسی علی امیری و دیوان نسیمی به شماره ۴۳۹ از همان کتابخانه، پیش از قطعات و رباعیات قید شده است. قطعه ماده تاریخ مندرج در دیوان نسیمی نسبت به نوشته مجموعه متعلق به رائف یلکنجی صحیح‌تر است و یک بیت هم بیشتر دارد. چنین استنباط می‌شود که هر دوی این ماده تاریخ از نسیمی است، اما در هیچ‌کدام تخلص نیست. احتمالاً قتل فضل و تحت تعقیب قرار گرفتن همه حروفیه باعث شده است که شاعران تخلص به کار نبرند. سومین تاریخ را در اولین برگ دیوان کهنه نسیمی متعلق به فخری بیلگه که علاقه‌مند به کتاب است، قبلاً دیده و استنساخ کرده بودیم. در مجموعه شماره ۱۸۶ کتب فارسی علی امیری، در ب ۱۹۴ هم همان تاریخ آمده است، احتمالاً این هم از نسیمی است. این هر سه تاریخ صراحت دارند که فضل در پنجاه و شش سالگی، روز جمعه ششم ذی‌القعدة ۷۹۶ به قتل رسیده است. چون یکی از این ماده تاریخها را هنگامی که درباره نسخه شماره ۴۳۹ دیوان نسیمی بحث می‌کردیم، نوشته‌ایم، دو تاریخ دیگر را هم در اینجا قید می‌کنیم:

فضل یزدان شهاب ملت و دین  
 در سما مایه ضمیر وجود<sup>۱</sup>  
 بلکه او بود او کزو پیدا  
 چون به پنجاه و شش رسیدش سال  
 در آنجه ز دست ساقی دور  
 روز آدینه بود و ذی القعدة  
 که بُد از آفرینش او مقصد  
 در زمین سایه خدای احد  
 گشت سیمای عقل و روح و جسد  
 گشت عازم به سوی ملک ابدژ  
 خورد جام شهادت سرمد  
 نود و شش فزوده بر هفتصد

لعنت ایزد و ملایک باد

به کسی کو سبب شد اندر بد

\* \* \*

عالم الغیب و شهادت مالک ملک یقین  
 پادشاه قصر شش سو و به هر سو هفت تو  
 آنکه در بستان دهر و گلستان کائنات  
 از نسیم خلق او دارند گلها رنگ و بو  
 صاحب تأویل سلطان ازل فضل آله  
 آنکه از وی شد پدیدار ار بدست و ار نکو  
 چون بیان بیست و هشت و سی و دو ناچار ازوست  
 سال عمرش بود بی شک بیست و چار<sup>۲</sup> و سی و دو  
 یافت در تیغ شهادت شربت شهد وجود  
 چون شهید انبیا بود از ازل بی گفت و گو  
 شد شهید عشق او ذات شریف فضل حق  
 چون وجود اوست مطلوب از جمیع جست و جو  
 در آنجه مشهد پاکش ببوس و بعد از آن  
 سال تاریخش برون آراز «شهید عشق او»<sup>۳</sup>

۱. به قرینه «مایه» کلمه قبلی هم باید «خمیر» باشد.

۲. در اصل: «بیست و چهار».

۳. این هر سه تاریخ را در مجله شرقیات منتشر کرده ایم، مقایسه کنید (شماره ۵، چاپخانه دانشکده ادبیات، ۱۹۶۴: بکتاشیه - حروفیه و سه ماده تاریخ درباره قتل فضل الله، صص ۱۵ - ۲۲).

در رساله‌یی از میرفاضلی به این نوشته برمی‌خوریم: «صاحب بیان حضرتلرینک مرقد شریفلری تبریزدن اوته استرآباد یاکنده آآنجه دیرلر بر قصبه انده واقع اولوب زیر زمینده در علی‌الاعلی حضرتلری دخی انده دفن اولنوب اندن غیری دخی بر مزار واردر حضرتک اورتسی سیاه و علی‌الاعلانک یشیلدر و اول بر مزار قرمزیدر» (کتب فارسی علی امیری، ۱۰۳۹، ب ۹۲).<sup>۱</sup> باز در آخرین برگ رساله دیگری از فاضلی همان نوشته را می‌بینیم (همان بخش، ۹۹۰، آ ۶۳). هم از این نوشته‌ها و هم از نوشته پایانی مندرج در محبت‌نامه کتابخانه موزه واتیکان که «هدایتی که در آخر ماه رمضان در حرم ح ف در سنه سبع عشر و ثمانمائه به این فقیر ارزانی شده بود...» معلوم می‌شود که برای فضل به شیوه سلجوقیان مرقدی به صورت «سرداب» ساخته‌اند (نگاه کنید به: واژه‌نامه، ص ۳۲)، علی‌الاعلی هم بعدها در کنار وی دفن شده است. اینکه در مراسم حج، طواف هم در آآنجه به صورت عرف درآمده بود، و در صلات‌نامه به صورتی مفصل شرح داده شده است (ب ۳۵ - آ ۳۶)، پیش‌تر از آن در استوانه هم آمده، و بیان اینکه این مراسم در «مقتل‌گاه»، هم برپا می‌شده است، این نکته را معلوم می‌کند که تنها در مدفن فضل آرامگاهی بنا نشده است، بلکه در قتلگاه او بناهایی هم ساخته شده و بدین سان به کعبه مانند شده است. (آ - ب ۱۰۱)

در قسمت منشور در پایان بشارت‌نامه که رفیعی در ۸۱۱ هـ / ۱۴۰۸ م تألیف کرده است، آمده است که فضل «مُعَبَّاتِ خَمْس» (قرآن، لقمان: ۳۴) را می‌دانست، از آن جمله هنگام مرگ خود، قاتل خود، مشخصات قاتل، قد، قواره، نام، نام پدر، نام مادر وی، شهری که در آن به قتل خواهد رسید، سرخ‌رنگ بودن غلاف شمشیری که او را با آن به قتل خواهند رساند، بودن آیه‌الکرسی روی آن شمشیر، و کشته شدن خود در شب جمعه، بعد از عصر روز پنجشنبه ششم ذی‌القعدة، همه را در وصیت‌نامه خود خبر داده است (نسخ خطی ترکی، دانشگاه استانبول، شماره ۷۷، ب ۵۰ - آ ۵۱). هیچ تردیدی نیست که این مطالب درباره فضل عبارت از ردیابی مناقبی است که بعدها و به هنگام نقل دهان به

۱. یعنی: مرقد شریف حضرت صاحب بیان دورتر از تبریز در نزدیک استرآباد در قصبه‌یی که آآنجه می‌گویند واقع است و در زیرزمین قرار دارد. حضرت علی‌الاعلی هم در آنجا مدفون است. در آنجا مزار دیگری هم هست. روپوش مزار حضرت سیاه و از آن علی‌الاعلی سبز است و آن مزار دیگر روپوش قرمز دارد.

دهان شاخ و برگ پیدا کرده است. اما در اینجا توضیح دهیم که در کتاب راهنمای تبدیل تاریخهای هجری به تاریخ میلادی از مرحوم فائق رشید اونات (= Onat)، غرّه ذی القعدة سال ۷۹۶ مصادف با روز جمعه، و ششمین روز آن چهارشنبه است. اما بی هیچ تردید چون در آن سال هلال روز شنبه رؤیت شده است، ششمین روز آن پنجشنبه بوده است و چون عرفاً بعد از غروب پنجشنبه را جمعه به حساب می آورند، از این رو قبول کرده اند که وی روز جمعه به قتل رسیده است. چنانکه ابیات زیر در کرسی نامه هم همین مطلب را تأیید می کند (واژه نامه، ص ۲۹۶):

غُرّه ذوالقعدة یکشنبه بود      کز آنچه شمس معنی رو نمود...

اوسط ماه حج است این ذوالقعيد      کاندرو شهد شهادت درکشید

از خواب نامه (أ ۴۸) درمی یابیم اندیشه های فضل که دین جدید را «تأویل» می نامید و با هفت تن به اشاعه آن آغاز کرده بود، در اندک زمانی طرفداران زیادی پیدا کرده است، عده کثیری از علما، سادات و حتی امرا مرید وی شده اند و مریدان وی را «درویشانِ حلال خور و راست گوی» می گفته اند.

### آثار او

در استوانه امیر غیاث الدین از آثار فضل از جاودان نامه الهی، مجت نامه الهی و عرش نامه الهی نام برده شده است (ب ۷). علاوه بر اینها کتابی به نام نوم نامه هم از مآخذ این کتاب بوده است (ب ۲۷). نام جاودان نامه، مجت نامه و عرش نامه در خواب نامه سید اسحاق هم آمده است. حتی او می نویسد که جاودان بعد از مرگ فضل شهرت پیدا کرد (أ ۴۳). به فضل کتابی دیگر به نام جاودان صغیر هم نسبت داده اند (واژه نامه، ص ۱۴، ۲۴، ۲۶)، اما ما به چنین کتابی برنخورده ایم. ولی چنانکه در فهرست خود هم عرض کرده ایم، سرلوحه فهرست دُرّ یتیم در ترجمه جاودان، «فهرست الابواب ترجمه جاودان صغیر» است. ترجمه آن جاودان که با شش کلمه «ابتدا» آغاز می شود و به لهجه گرگانی نوشته شده است، نیست، بلکه جاودانی است که به فارسی رایج نوشته شده است و با جمله «از جمیع عالم روی به کعبه می باید کردن» آغاز می شود. با توجه به این سرآغاز، می توان گفت که احتمالاً آن جاودان را که به لهجه گرگانی و برای اولین بار نوشته شده، جاودان کبیر، آن یکی را که بر اساس قرار دادن این نسخه به فارسی رایج نوشته شده و نسبت به آن دیگری

مختصرتر بوده و بعداً نوشته شده جاودان صغیر گفته‌اند. می‌دانیم که عشق‌نامهٔ ابن فرشته را هم جاودان و جاودان صغیر نامیده‌اند.

فضل دیوان کوچکی هم دارد. او در شعر تخلّص «نعیمی» را به کار برد، اشعارش از نظر فنی بی‌نقص است، اما شاعری نیست که هرگز با شاعران استاد و سترگ ایرانی مانند سعدی و حافظ سنجیده شود. از این نظر، فضل در میان شاعران ایران تنها از آن جهت که شعر ساخته و دیگر به سبب افکاری که تلقین می‌کرده است، قابل یادآوری است. در خواب‌نامه می‌نویسد که فضل کتابی در فقه به نام عزالدین شاه شجاع (م ۷۸۶ هـ / ۱۳۸۴ م) تألیف کرده است و بعد به این دستاویز که اگر سلطان اویس به تبریز بیاید، ممکن است آن کتاب را ببیند، دوباره نام وی را پاک کرده است (أ-ب ۲۴). اما این کتاب تاکنون به دست نیامده، شاید از بین رفته است.

نسخه‌های نوم‌نامه بسیار نادر شمرده نمی‌شود. این کتاب منثور که به لهجهٔ گرگانی نوشته شده، کتابی است که در آن خوابهایی را که خود در سال ۷۶۵، و ماههای جمادی‌الاولی و شوال ۷۸۶ و سالهای ۷۸۶، ۷۹۲، ۷۹۳ و در زمانهایی که سالهای آن معلوم نیست، دیده است توضیح می‌دهد و رؤیاهای دیگران و گاه رؤیاهای کسانی را بدون اظهار رؤیای خود از راه کشف بیان می‌دارد و تعبیر آنها را بر زبان می‌آورد. هنگام بحث از رؤیاهای نامهای چند تن به میان می‌آید که در میان آنان نامهای سلطان اویس، توقتمش خان، امیر تیمور یا تیمور شل، یعنی تیمورلنگ هم آمده است. آخرین تاریخ سال ۷۹۶ را نشان می‌دهد. معلوم می‌شود که این کتاب تقریباً به صورت یادداشتهای گهگاهی رؤیاهای و تعبیرها، حتی بدون رعایت ترتیب تاریخ، تا زمان مرگ فضل نوشته شده است. شاید خود او و شاید بعدها یکی از خلفای وی آن را تدوین کرده و به صورت کتاب در آورده است.

محبّت‌نامه هم منثور است و به لهجهٔ گرگانی نوشته شده است. نسخه‌های این کتاب کمیاب است. هدایت‌نامهٔ عبدالمجید بن فرشته عزالدین از حروفیان قرن ۹ هـ / ۱۵ م به تأثیر محبّت‌نامه تألیف شده است.

عرش‌نامه به فارسی معمولی نوشته شده است. کتابی است منظوم در قالب مثنوی بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن، در اواخر آن طوی ابیات زیر می‌گوید که عرش‌نامه را

جاودان‌نامه هم می‌گویند:

کرد این را عرش‌نامه نام حق کس نگیرد تا ابد بر آن سبق

جاودان‌نامه باشد نام او [کذا] باز چون جاوید هست اکرام او

با توجه به این ابیات می‌توان به این احتمال هم اندیشید که جاودان‌نامهٔ صغیر که به فضل نسبت داده‌اند، همان عرش‌نامه است.

مهم‌ترین کتاب فضل جاودان‌نامه است. اگر در نظر بگیریم که در یک جای این کتابِ منثور که به لهجهٔ گرگانی نوشته شده است و خطوط اصلی آن نظام را که فضل بنیان نهاده بیان می‌کند، از بروجرد بحث به میان می‌آید، و در ربیع‌الآخر ۷۹۶، یعنی کمابیش شش ماه قبل از کشته شدنش به اقامت خود در باکویه آشکارا اشاره می‌کند. گمان می‌کنیم جاودان‌کتابی است که در زمانی طولانی و در چند مکان از ثبت تأویلات که به ذهنش می‌رسیده و مقتضی بوده پدید آمده است. نسخه‌یی که در هفدهم رمضان سال ۹۹۲ به خط عالمی شاعر به نام «وجهی» از روی دستخط مخدوم‌زاده یعنی دختر فضل استنساخ شده است، به شمارهٔ ۹۲۰ جزو کتب فارسی علی‌امیری ثبت شده است.

### خلفای او

میرشریف از خلفای فضل در کتاب موسوم به بیان‌الواقع با قید «آنچه به خاطر دارم»، خلفای فضل را به ترتیب این‌چنین آورده است:

امیر سیدعلی، حسین کیابن ثاقب، مولانا مجدالدین، مولانا محمود، مولانا کمال‌الدین هاشمی، خواجه حافظ حسن، شیخ علی مغزایش، مولانا بایزید، توکل بن دارا، مولانا ابوالحسن، امیر سید اسحاق، امیر سید نسیمی، مولانا حسن بن حیدر، حسین غازی، سلیمان.

میرشریف برگفته‌های خود می‌افزاید که از این خلفا چهارصد تن سید بودند که شب و روز با فضل الله بودند و هر جا که او می‌رفت، همراه وی می‌رفتند (ب ۵۱- ۵۲). از میان آنان امیر سید علی، همان علی‌الاعلی است که در استوانه به عنوان «خلیفه الله، وصی الله» یاد شده و نوشته است که گزیده‌ترین خلفای فضل است (آ ۲، آ ۱۱، ب ۲۹، آ ۳۷). نامهای مجدالدین، سید اسحاق و نسیمی هم در استوانه آمده است (آ ۲، آ ۳۷). در همان رساله نامهای درویش بهاء‌الدین، درویش علی محمد نائینی، عیسی بتلیسی، محمد تیرگر،



تاج‌الدین، سید مظفر و حسام‌الدین یزدجردی هم آمده است (آ-ب ۱۲، آ ۳۷، آ-ب ۴۰، آ ۸۰). در صلات‌نامه اشقورت دده از این عده از علی‌الاعلی، نسیمی و سید اسحاق نام برده می‌شود. علاوه بر اینان از سید شریف، مؤلف بیان‌الواقع، جاویدی و میرفاضلی، خلیفه علی‌الاعلی، نیز یاد شده است. جاویدی در رساله‌یی که در شوال ۱۰۰۰ هـ / ۱۵۹۲ م نوشته، توضیح داده است که نامش علی است (کتب فارسی علی امیری، ۴۳۷، آ ۲). این شخص، جانشین دست‌بریده محمد میرزاست، وی نیز خلیفه میرفاضلی است. «سرچشمه خلفای جاویدی»، حمزه است که بر جاودان شرحهایی به صورت حاشیه نوشته است. خلیفه حمزه هم اشقورت دده است (کتب فارسی علی امیری، ۱۰۴۳، آ-ب ۳۱). حمزه در ۱۰۳۳ هـ وفات کرده است (همان بخش، ۱۰۴۳، آ ۲). امیر غیاث‌الدین، مؤلف استوانامه هم خواهرزاده علی‌الاعلی است. بجز استوانامه رساله دیگری به نام تراب‌نامه هم دارد و احتمالاً از خلفای فضل و یا علی‌الاعلی است. در محرم‌نامه سید اسحاق، از مقربان صاحب تأویل، یعنی فضل از سید تاج‌الدین کهنای بیهقی (مجموعه رسائل حروفیه، کلمان هوار، ص ۴۲) و مولانا کمال‌الدین هاشمی و امیرعلی دامغانی که ابتدا از نزدیکان سلطان اویس بود و حکومت خراسان داشت و سپس ملازم صحبت فضل شد، و پیرحسن دامغانی نام برده شده است (همان، ص ۴۳). در این کتاب و نوم‌نامه نامهای دیگری هم آمده است که تعدادی از آنان رجال حکومتی اند که قاطعانه از ارتباط و وابستگی معنوی آنان با فضل‌الله آگاه نیستیم (واژه‌نامه، ص ۳۶؛ نمونه‌هایی از متون و ترجمه‌های فارسی آنها، صص ۲۳۶ - ۲۴۶). میرفاضلی در یک رساله خود از خلفای فضل نامهای: علی‌الاعلی، سید ابوالحسن، کمال‌الدین هاشمی رومی (که معلوم می‌شود از مردم آناتولی بوده)، و کمال‌الدین هاشمی اصفهانی را می‌نویسد و قید می‌کند: «صاحب دولتک چهار یاری در»<sup>۱</sup>. (علی امیری، ۹۹۰، آخرین برگ)

واژه‌نامه ابیات زیر از عبدالمجید بن فرشته را از کتاب دانشمندان آذربایجان نقل می‌کند و می‌نویسد از نه خلیفه فضل، مجد، محمود، کمال هاشمی و ابوالحسن محرم اسرار فضل بوده‌اند (ص ۲۶):

محرم خلوت‌سرای همدمی      مجد و محمود و کمال هاشمی

۱. یعنی: چهار یار صاحب‌دولت‌اند.

بوالحسن دان چار او را باز یاب چون وصیت کرد گفت اینک کتاب در میان این چهار تن نام علیّ الاعلی ذکر نشده است. مجد، باید همان شخصی باشد که در استوانه با عبارت «مولانا معظم و مجتبیای مکرم قدوة الافاضل مولانا مجد الملة والدین رضوان الله علیه» از وی یاد شده است (أ ۲۹). نام محمود در بیان‌الواقع هم آمده است. از همه آن کتابهایی که نام خلیفه‌ها را نوشته‌اند، چنین استنباط می‌کنیم که ابوالحسن شخصی بجز علیّ الاعلی است. در محرم‌نامه این شخص اولین راوی سید اسحاق است. از همان کتاب درمی‌یابیم که این شخص کتابی هم به نام فتح‌نامه داشته است که ما ندیده‌ایم (أ ۳۹). بنا به ابیات زیر در کرسی‌نامه کمال هاشمی احتمالاً فردی است که جاودان را که به صورت مسوده بوده، نوشته و به شکل کتاب درآورده است (واژه‌نامه، صص ۳۰۲ - ۳۰۳):

از کمال هاشمی اول عیان در کتابت شد کتاب جاودان

آفرین بر جان استاد کلام از علی آن بنده فی ضاد و لام

و این همان شخص است که برای فضل زن گرفته است.

در محرم‌نامه از نقیب مشهد رضوی عبدالحیّ (ب ۲۵)، سید صاین‌الدین بیهقی (ب ۳۰ - ۳۱)، سید فخرالدین قزوینی (أ ۳۱)، حتی قاسم‌الانوار تبریزی هم بحث شده است (ب ۲۴). صاین‌الدین باید همان صاین‌الدین علی اصفهانی باشد که گلشن راز را شرح کرده و متهم به الحاد شده است و در واقعه احمد لُر نیز که بعداً درباره‌اش بحث خواهیم کرد، متهم شمرده شده است (سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱، صص ۱۶۴، ۲۷۴ - ۲۷۵، ۴۵۱؛ ج ۲، ص ۷۷۹). سید فخرالدین قزوینی، می‌تواند فخرالدین برادر حمدالله مستوفی مورخ قرن هشتم باشد (همان، ج ۱، ص ۲۲۳؛ ج ۲، صص ۷۶۴ - ۷۶۵). چون احمد لُر به درگاه قاسم‌الانوار هم رفت و آمد می‌کرده است، علیه او هم سوءظنی پیدا شده، و دستور داده‌اند که از هرات به سمرقند کوچ کند. اما لزوم تذکر این مطلب را هم احساس می‌کنیم:

ما در اشعار قاسم‌الانوار (م بعد از ۸۶۴ هـ / ۱۴۵۹ - ۱۴۶۰ م) هیچ شعری در ستایش فضل و تلقین حروفیگری نمی‌بینیم. ولی باطنیان از دیرباز برای جلب مردم به سوی خود ترفندی به کار می‌برند. هر مرد به شهرت رسیده و از سوی مردم بزرگ تلقی شده را از

خود قلمداد می‌کنند و بدین نحو در مردم این اندیشه را بیدار می‌کنند که مادام که بزرگ‌مردی چون او پیرو این راه باشد، پس البته این راه راهی درست است. نام قاسم‌الانوار و عده‌ی دیگر که اعتقاد آنان به فضل و حروفیه کاملاً معلوم نیست، شاید به این مقصد در منابع حروفیه راه یافته است.

### منابع حروفیه و حروفیه

تقدّس برخی اعداد، معانی گوناگون قائل شدن برای بعضی حروف از زمانهای بسیار کهن، و گمان می‌کنیم از اعتقادات ابتدایی و جادویی انسان برجای مانده است. این‌گونه دریافته‌ها را در عهد عتیق مخصوصاً در بخش حزقیال و دانیال و در عهد جدید در وحی یوحنا آشکارا می‌بینیم. حتی این کتاب دوم ما را آگاه می‌کند که حرف اول و آخر به آغاز و انجام دلالت می‌کنند (مثلاً: I / ۸ / XXI: ۶). می‌دانیم که به حروف آغازین بیست و نه سوره قرآن کریم گهگاه معانی گوناگون داده‌اند. هم در دیوان حسین بن منصور حلاج (م ۳۰۹ هـ / ۹۲۲ م)، (لویی ماسینیون، دیوان الحلاج، مجله آسیایی، ژانویه - مارس، ۱۹۳۱، مثلاً نگاه کنید: ص ۶۳، ۸۳، ۹۴) و هم در کتاب الطّوآسین (تصحیح ل. ماسینیون، L-ibrarie Paul Geuthmer، ۱۹۱۳، صص ۱۳ - ۱۴، ۳۱، ۵۶، ۶۰، ۶۳)، درباره حروف و اعداد و تقابل حروف با اعداد اشارات فراوانی هست، حتی در اخبار الحلاج هم (گردآوری ل. ماسینیون، پاریس، ۱۹۳۶، ص ۱۶، ۲۵، ۲۶، ۵۹، ۶۰، ۷۱، ۹۵، ۹۶) برخی مطالب درباره حروف نقل شده است و بالاتر از آن حتی می‌دانیم که از «خط استوا» که در نظام اندیشگی «فضل» از عناصر اساسی است نیز بحث شده است (پیشین، ص ۵۳). اعتقاد باطنیه در این باب نیز بر ما معلوم است (مثلاً در خوان‌الاخوان ناصر خسرو؛ تصحیح یحیی الخشاب، مصر - قاهره، L'institut Français D'archéologie Orientale Imprimerie de، ۱۳۵۹ هـ / ۱۹۴۰ م، صص ۶۶ - ۶۷، و همچنین وجه دین او، چاپخانه شرکت کاویان، برلین، ۱۳۴۳، صص ۷۶ - ۷۷). در فتوحات مکیّه ابن عربی به حروف اهمیت فراوان داده شده و روی این اندیشه مصرّانه تأمل شده است (مصر - بولاق، ج ۲، باب هفتاد و نهم، صص ۱۳۵ - ۱۳۷). به مناسبت ختم‌الولایه، اندیشه‌های باطنی، بخشهایی که کاملاً طبق عقاید باطنیه توجیه می‌شود، جلد ۴، باب پانصد و پنجاه و هفت، ص ۲۱۵). در اینجا علاوه کنیم که او در شجرة الکون

آفرینش انسان را بر مبنای اسم محمد(ص) می‌داند (مصر، المطبعة البهیة، ۱۳۱۰) و این عربی رسالاتی متعدد درباره حروف دارد (نگاه کنید به: عثمان یحیی؛ Histoire et Classification de L'oeuvre D'Ibn 'Arabi: Enstitut Français de Damas; Damas -1964, I-II

از مجموع این سخن می‌توان چنین نتیجه گرفت:

فضل الله اسلوب باطنیه را پذیرفته بود، طریقی که در جوانی از روی تقلید در آن سلوک کرده بود، طریقی بود که اعتقادات باطنیه را تلقین می‌کرد. او نیز با معانی داده شده به اعداد و تقابلهای عددی سرگرم شده بود، حتی وی با عهد عتیق و عهد جدید تا بدان حد مأنوس شده بود که می‌توانست به آن کتابها استدلال کند (مثلاً: کتابخانه علی امیری، کتب فارسی، ۹۲۰، جاودان، برگ ب ۴۴۰). احتمالاً آثار ابن عربی را هم مطالعه کرده بود. عربی می‌دانست، بر ادبیات ایران وقوف داشت. می‌دانیم در میان دانشهایی که ذاتاً معتقدند اکثر در کشف و استخراج اتفاقات پیش از وقوع آنها به کار می‌روند و «علوم غریبه» و «علوم خفیه» می‌گویند، علمی هم به نام «علم حروف» وجود دارد. (نگاه کنید به: مناقب العارفين که در ۷۱۸ هـ استنساخ شده، متنی که پروفیسور تحسین یازیجی فراهم کرده، انجمن تاریخ ترک، سری سوم، شماره ۳، ج ۱، آنکارا ۱۹۵۹، ص ۴۲۱)

فضل الله شیوه تأویل باطنیه، مخصوصاً اهمیتی را که به حروف داده شده بود، و در صورت احساس لزوم مناسبت حروف با شمارهها را به دست گرفته، راه ارجاع همه امور و احکام دینی به بیست و هشت حرف عربی و سی و دو حرف فارسی را دنبال کرده است، و علم حروف را که کامل نبود و هدف آن به شیوه واضح مدون نشده بود، و چنانکه عرض کردیم بیشتر برای استخراج رویدادهای آینده به کار می‌رفت، حقیقتاً نسبت به روزگار خویش صورتی اصیل بخشیده، خود را مهدی، مسیح، مظهر حق، ظهور حق شناخته و معرفی کرده و بدین نحو حروفیه را بنیان نهاده است.

اعتقادات حروفی را از دیدگاه اساسی این چنین می‌توانیم خلاصه کنیم:

ظهور هستی با صوت است، صوت در هر پدیده هستی که از عالم غیب به عالم عین می‌آید و در عالم تعین ظهور می‌کند، موجود است. این موجودیت در جانداران بالفعل، ولی در غیر جانداران بالقوه است. اگر چیزی بی‌جان را بر بی‌جانی دیگر بزنیم، صوت که

جوهر آن است، ظهور می‌کند؛ این ظهور در جانداران از روی اراده و اختیار است. کمال صوت کلام یعنی کلمه است و این نیز تنها در انسانها ظهور می‌یابد. کلمه از حروف تشکیل می‌شود. بنابراین اصل صوت و کلمه حرف است. حضرت محمد(ص) با بیست و هشت حرف سخن گفته است، در زبان عربی بیست و هشت حرف است و قرآن از این حروف پدید آمده است. در فارسی سی و دو حرف هست. جاودان فضل از این سی و دو حرف تدوین یافته است. در قرآن به جای این چهار حرف، یعنی (پ، چ، ژ، گ) در فارسی، «لا» آمده است. «لا» اگر چنانکه خوانده می‌شود، نوشته شود، چهار حرف است: (ل ام ف). این چهار حرف، یعنی «لا» در فارسی قائم مقام چهار حرف است. در چهره انسان چهار خط سیاه است: دو ابرو، چهار مژه و موی سر. چون انسان با این هفت خط از مادر متولد می‌شود، اینها را «خطوط امیه» گویند. اگر اینها را از دیدگاه حال و محل، یعنی خطوط و جای آنها حساب کنند، چهارده می‌شود. در سنین بلوغ در مردان هفت خط دیگر نیز پیدا می‌شود: دو خط سبیل در چپ و راست، دو خط ریش، و یک خط پایین لب. اینها را هم «خطوط ابیه» نام نهاده‌اند. اینها نیز از نظر حال و محل چهارده‌تاست و جمع این دو بیست و هشت می‌شود که معادل بیست و هشت حرف قرآن است. اگر موی سر و خط پایین لب با خط استوا از وسط دو قسمت شود، خطی هشت تایی تشکیل می‌دهد که مجموع آن دو شانزده می‌شود و به اعتبار حال و محل سی و دو می‌شود که معادل سی و دو حرفی است که جاودان با آنها نوشته شده است. سوره فاتحه عصاره قرآن است، هفت آیه است، هفت نام هم دارد. یکی از آن نامها «سبع المثانی» است. این سوره معادل هفت خط چهره است. کشیدن دستها به صورت پس از قرائت فاتحه اشاره بدان است. اگر «آمین» گفته شود، هفت آیه، هشت آیه می‌شود. اگر موی سر هم - چنانکه سنت است - از وسط به دو نیمه تقسیم شود، هشت خط می‌شود. در سوره فاتحه هفت حرف وجود ندارد. در چهره «حوّا» یعنی زن هم خطوط ابیه نیست. از این رو، فاتحه را «ام الكتاب» گفته‌اند. سر قرآن در حروف مقطعه ابتدای بیست و نه سوره قرآن نهفته است. این حروف چهارده حرف غیر مکرر است: «ال رک ه ی ع ص ط س ق ن». اگر این حروف بسط داده شوند، یعنی چنانکه تلفظ می‌شوند، نوشته شوند، هفده حرف به وجود می‌آید، زیرا که در «الف»، «ف»، «ص»، «د»، «و» در «نون»، «و» وجود

دارد. این هفده حرف را «محکّمات» گویند. انسانی که در سفر نباشد، روزانه هفده رکعت نماز واجب می‌خواند که معادل شماره این هفده حرف «محکّمات» است. انسان مسافر یازده رکعت نماز می‌خواند. بجز این هفده حرف، بقیه حروف یازده تاست: ب ت ث ج خ ذ ز س ص ظ غ. این حروف را «متشابهات» گویند. نماز در سفر به شمار «متشابهات» است. جمع این دو هم بیست و هشت می‌شود. انسان غیر مسافر هر روز هفده رکعت و روز جمعه پانزده رکعت نماز می‌خواند، زیرا که دو رکعت نماز جمعه معادل چهار رکعت نماز ظهر است، جمع این دو سی و دو می‌شود.

آیین حروفیه بدین سان نماز، روزه، حج، زکات و تمام احکام را با بیست و هشت، و سی و دو مطابقت می‌دهد و می‌پذیرد که این حرفها در وجود انسان هم هست. همچنین قیامت، ظهور مهدی (عج)، دابة الارض، نزول عیسی (ع)، طلوع خورشید از مغرب، صراط، میزان، بهشت و جهنم را هم تأویل می‌کند و با این حروف مطابقت می‌دهد.

به اعتقاد حروفیه دور کاینات بر سه اساس مبتنی است: نبوت، امامت و الوهیت. نبوت با آدم پیامبر آغاز شده، با حضرت محمد (ص) به کمال رسیده است. بعد دور امامت با حضرت علی (ع) آغاز شده و با یازدهمین امام، حسن العسکری (ع) این دور به پایان رسیده است. با ظهور فضل که مهدی است، دور الوهیت شروع شده است. همه انبیا، شهید فضل، یعنی گواه و بشارتگر اویند. فضل ظهور نهایی است. بنابراین در توحیدنامه، هر کاملی که پس از وی بیاید، تنها از فرمان او اطاعت می‌کند راه او را پی می‌گیرد، ظهوری دیگر نیست و نخواهد بود:

هیچ کس زین پس نخواهد آمدن جز به فرمان بردن و پیرو شدن

تأویل امور دینی با حروف و خطوط، شیوه‌ای است که برای آماده‌سازی این اعتقاد تأسیس شده است. اساس اعتقاد حروفی خداسازی انسان است. فضل الله در این اساس، از ادیان کهن، از اهمیتی که اسلام به انسان داده است و مخصوصاً از تصوّف بهره فراوان برده است. کاینات ظهور هستی مطلق است، اما این ظهور از عالم قوه، یعنی ملکوت به عالم طبیعت و عناصر آمده، از افلاک و عناصر جمادات، نباتات و حیوانات به وجود آمده‌اند. این دور در انسان کمال خود را یافته است. انسان مردمک دیده کاینات است، و انسانی در میان انسانها هم مردمک دیده همه انسانهاست. او آمر، حاکم، مدبر و

متصرف تمام کاینات است. همان‌گونه که همه موجودات مطیع و منقاد انسان است، همه انسانها نیز مطیع و منقاد آن یگانه انسانند. این انسان یگانه که در هر دوری هست، پیامبر و امام است. پیامبری در وجود حضرت محمد(ص) به کمال خود ظهور کرده است و از همین رو او آخرین پیامبر است. هر پیامبر وصیّی دارد که مظهر سرّ اوست و اوست که بعد از پیامبر امام امت می‌شود. امامت نیز در حضرت علی(ع) کمال خود را یافته است. این کمال در وجود امامانی که از نسل او آمده‌اند، ظاهر شده است. دور امامت در یازده امامی که از نسل علی(ع) آمده‌اند، در امام حسن العسکری(ع) پایان یافته و دوره غیبت آغاز شده است. دور الوهیت با آخرین امام که مهدی است، آغاز می‌شود. مهدی فضل است. و چون بعد از وی دیگر ظهوری نخواهد بود، هر صاحب کمالی با پیروی از وی می‌تواند به کمال دست یابد. آن موعودی که یهودیان در انتظار آنند، و مسیحیان می‌گویند که از آسمانها نزول خواهد کرد و آن مهدی که مسلمانان نیز قبولش دارند و عیسی(ع) و محمد(ص) بشارتگر اویند، فضل است. و بدین سان آن دوره‌یی که همه پیامبران، بشارت آن را داده‌اند آغاز شده، قیامت قیام کرده و دنیا به آخرت بدل شده است. **حروفیه** در این اعتقاد که خیلی بعدها از سوی بهاییان نیز پذیرفته شده است از سویی از آیین یهود و مسیحیت و از سوی دیگر از اسلام بهره گرفته و معتقدات این سه دین را یکی کرده است. **حروفیه** که با پذیرفتن امامت و مخصوصاً با شناختن حضرت علی(ع) تا امام یازدهم و اعتقاد به غیبت مهدی(ع) و ظهور او از شیعه متأثر است، با پذیرفتن آنکه مهدی در آخرالزمان تولد خواهد یافت نیز از اهل سنت بهره‌مند شده است. پیروان **حروفیه** عبارتی به مضمون «جز عیسی مهدی دیگر نیست» را که به عنوان حدیث نقل شده است، به صورت اساس معتقدات خود درآورده‌اند (این عبارت تقریباً در تمام کتب **حروفیه** آمده است)، و در عین حال عیسویت فضل را پذیرفته‌اند. چون ممکن نبود شیعه امامیه که معتقد بودند امام دوازدهم تولد یافته، پس از غیبت کوتاه اول، غیبت کبری کرده، اگر زمانش فرارسد به اذن الهی ظهور خواهد کرد، فضل را به عنوان مهدی بپذیرند، **حروفیه** با شیعه به مخالفت برخاستند و همچنین با صوفیه که وجود «قطب» را قبول داشتند، مخالفت کردند (بهاییان نیز همان راه را که نتیجه همان اندیشه بود در پیش گرفته بودند). مثلاً سید اسحاق (واژه‌نامه، ص ۳۱۲) می‌گوید:

کاشف اسرار دین انبیا      حجة القائم ز حق فضل خدا  
 آخرین چارده معصوم پاک      اولین گرگویی اش هم نیست باک...  
 از تشیع دم زنی ای بوالفضول      منکر مهدی شوی باشد قبول  
 میرشریف در ابیات زیر به مخالفت با صوفیه برخاسته است (دیوان، نسخه‌های خطی  
 فارسی دانشگاه استانبول، شماره ۱۳۰، آ ۷۳):

مدتی در جهان سیر و سلوک      بوده‌ام در مقام اهل شکوک  
 گاه در ظاهر علوم بدم      یار غار جماعت مفلوک  
 گاه در طمطراق صوفیه      بوده‌ام باحث از فصوص و فکوک...  
 ناگهان فضل ایزدی بنواخت      بر مثال ملوک این مملوک  
 رفیعی هم در بشارت‌نامه در ابیات زیر حال خود را قبل از رسیدن به نسیمی بیان  
 می‌کند (نسخ خطی ترکی، دانشگاه استانبول، شماره ۱۳۰، آ-ب ۱۱۳):

جاهل و محروم و سرگردان ایدوم      هر نفس بین فکر ایله حیران ایدوم  
 گرچه بیر قاچ فندن آلمیشدوم خبر      سچمز ایدوم آنلر کله خیر و شر  
 بیر یوله گیدرایکن آزار ایدوم      گاه یا پاردم گاه گروبوزار ایدوم  
 گاه مشایخدن ویرر ایدوم خبر      دیر ایدوم یوقدور بولاردن معتبر  
 هر نه دورلو علمه کم قیلسام نگاه      نسنه فتح اولماز ایدی ایدردوم آه<sup>۱</sup>  
 «عرشی» هم در دیوان خود (ب ۱۷) بر هر دو طایفه می‌تازد:

بنده فی و ضاد و لامم بن      فارغم از تمام خوف و خطر  
 سنیان اولدی لشکر یاجوج      قیلدی ارض اوزره فتنه بی مر  
 شیعیان اولدی تابع دجال      آدنی قودی مذهب جعفر<sup>۲</sup>

در غزلی به مطلع:

۱. یعنی: جاهل و محروم و سرگردان بودم، هر لحظه با هزار اندیشه حیران بودم. هرچند از چند فن خبر داشتم، اما خیر و شر را به وسیله آنها تمیز نمی‌دادم. هنگامی که در راهی می‌رفتم، گمراه می‌شدم، گاه می‌ساختم و گاه ویران می‌کردم. گاهی از مشایخ خبر می‌دادم و می‌گفتم معتبرتر از اینان کسی نیست. به هر نوع علمی که نظر می‌انداختم، هیچ چیز برای من فتح نمی‌شد و آه می‌کشیدم.  
 ۲. یعنی: من بنده فضل از هر خوف و خطر فارغم. سنیان لشکر یاجوج شدند و روی زمین فتنه بی‌شمار برپا کردند. شیعیان تابع دجال شدند و اسمش را مذهب جعفر گذاشتند.



ای طالب تحقیق اولان ارباب تصوّف  
در ابیات زیر ارباب تصوّف را نکوهش می‌کند:

رقص ائتمه نون آدینی قومش حلقه توحید  
شیدا ایله دولموش قامو اسباب تصوّف

سجاده سی تقلید ایله دور خرّقه سی تزویر  
جهالی دولاندرمغه دولاب تصوّف<sup>۲</sup>  
(ب ۲۴ - آ ۲۵)

روحی بغدادی در ترکیب‌بند خود در ابیات زیر اهل تصوّف را ملامت کرده است:  
صوفی که صفاده گچنور مالک دینار  
بیر درهمنی آلسان اولور خاطری درهم<sup>۳</sup>

\* \* \*

تقلید ایله سجاده‌نشین اولموش اوتورموش

تحقیقه اما خر بگسته عنان دور<sup>۴</sup>

در بیت زیر می‌گوید که ارباب تصوّف از اسما خبری ندارند:

نیدوگون فهم ائتدیک اسمادان غرض جان‌دور بزه

باده صافی گرگ صوفی تصوّف بر طرف<sup>۵</sup>

اعتراض بر شیعه و اهل سنت، تصوّف و ارباب تصوّف دو عنصری است که تقریباً در

هر کتاب حروفیه دیده می‌شود.

در این کار فضل که بر بیست و هشت حرف چهار حرف دیگر افزوده و آن را به سی و

دو حرف رسانده است، به عبارتی صحیح‌تر در قرار دادن زبان فارسی به جای زبان

عربی، و در شناختن و شناساندن جاودان به صورت یک کتاب وحی و کتابی دینی به مثابه

۱. یعنی: ای ارباب تصوّف که طالب تحقیق به سوی فضل حق بیاید تا باب تصوّف باز شود.

۲. یعنی: رقص را حلقه توحید نامیده‌اند، اسباب تصوّف همه با شیدایی پر شده است. گردونه تصوّف برای گرداندن جهال سجاده‌اش به تقلید و خرّقه‌اش به تزویر است.

۳. یعنی: صوفی که در صفا زندگی می‌کند، صاحب دینار است، اگر دیناری از او بگیری، خاطرش درهم می‌شود.

۴. یعنی: به تقلید سجاده‌نشین شده و نشسته است، اما در حقیقت الاغی عنان گسسته است.

۵. یعنی: دریافتیم که غرض از اسماء چیست، غرض جان است، تصوّف را بگذار، باده صافی لازم است.

قرآن و حتی به مثابه کتابی که همه ادیان را تکمیل می‌کند، گمان می‌کنیم که احساسات ملی نیز تأثیر داشته است. و فضل زبان فارسی را زبان دینی قرار داد و به جای حاکمیت عرب حاکمیت ایران را جایگزین کرد و خود به صورت ظهوری الهی که مقامش برتر از تمام انبیاست، میان پیروانش پذیرفته شد. این باور در مؤسس نقطویه، محمود که محمود مطرود خوانده شد و با فضل مخالفت کرد، کاملاً پدیدار شده است. به عقیده او دوره عرب دیگر به سر آمده، دور عجم (ایران) آغاز شده است. (صادق کیا، «نقطویان یا پسیخانیان»، ایران گوده، شماره ۱۳، تیرماه ۱۳۲۰ یزدگردی، ص ۱۱ و بعد)

آیا هستی و حیات موجود در این هستی که از عالم مجردات به عالم مرکبات آمده، از افلاک به عناصر رسیده و از اتحاد افلاک با عناصر به عالم جمادات، نباتات و حیوانات آمده، و از خوردنیها و نوشیدنیها (جمادات، نباتات و حیوانات) در انسان به نطفه و امشاج تبدیل شده و به صورت انسان درآمده و مظهر کلام شده است، حالتی از ماده است و یا قابلیت است که در مرحله انسانی به دست آورده است، یا روح - چنانکه اهل شرع می‌پذیرند - یک نفخه الهی است و پس از مرگ هم وجود خواهد داشت؟ آیا سرای دیگر که آخرتش می‌نامند، وجود دارد؟ به نظر می‌رسد که این اندیشه حروفیه را کاملاً پریشان کرده است. غیاث‌الدین در استوانه خود می‌گوید که این سؤال را از علی‌الاعلی پرسیده است و او در جواب گفته است که به پرسش نیازی نیست، چندین کتاب خوانده‌اید و در این باب معلوماتی دارید. غیاث‌الدین می‌گوید که «درویشان اعلم و اکمل و افضل اسبق» آن روزگار، درویش علی، درویش بهاء‌الدین، امیر سیّد عمادالدین نسیمی، مولانا محمد نائینی، درویش مولانا حسن یزدجردی، درویش علی گیلانی، مولانا حسن حیدری و درویشان دیگر، وجود آخرت را می‌پذیرفتند و می‌نویسد امیر نورالله وی را به بتلیس فرستاد، و او حضرت بی‌بی أم‌الکتاب، امیر کلیم‌الله، بی‌بی فاتحه‌الکتاب و امیر سلام‌الله را که در سال ۸۲۶ هـ / ۱۴۲۲ - ۱۴۲۳ م در آنجا به طاعون مرده بودند، در خواب دید که در بهشتند و حتی دید که کنیز خلیفه‌الله، یعنی علی‌الاعلی، موسوم به آق‌بغانیز بر در بهشت نشسته است (أ ۲۵ - أ ۴۰). و می‌گوید که برخی از اهالی روم، یعنی حروفیه آناتولی برآند که بعد از مرگ حیات دیگری نیست و می‌گویند که مرکبات دوباره به مفردات بدل خواهند شد، و امیرعلی کیوان، درویش صدرضیا و

درویش حسن از درویشان بغداد نیز بر این اعتقادند (ب ۳۹ - آ ۴۰). می‌گوید برخی از حروفیه می‌گویند که نماز را صاحب تأویل خواند، روزه را هم گرفت، دیگر برای ما تکلیفی نیست. اما مریدان امیر اسحاق معتقدند که انسان تا در صورت بشری است، یعنی تا زنده است تکلیف از وی ساقط نیست و وجود آخرت را هم می‌پذیرند. می‌گوید برخی دیگر هم معتقدند که دنیا برای ما به بهشت مبدل شد و عقیده دارند که در بهشت تکلیف نیست. می‌نویسد با درویش محمد تیرگر از زندان رها شد و از مازندران با امیر نورالله به بغداد رفت، در آنجا با محمد تیرگر همین بحث را ادامه داد. تیرگر تناسخ را قبول داشت (آ ۴۱ - ب ۴۲). «محمود راشانی» از علما هم که مصنفاتی در حکمت دارد، در اصفهان با فضل رفت و آمدی دارد و آخرت را انکار می‌کند، اما فضل نفی شعور روح انسانی را پس از مرگ رد می‌کند، به محمود کراماتی نشان می‌دهد، پول دفن شده او را کشف می‌کند و مسئله حکمت را که از ذهن او خطور می‌کند، بر زبان می‌آورد. (ب ۸۲ - آ ۸۵)

ناچاریم که از مجموع این مطالب چنین نتیجه‌ای استخراج کنیم:

حروفیانی که آخرت، روح و بقای روح را انکار می‌کنند و سقوط تکلیف را بر زبان می‌آورند، احتمالاً افرادی هستند که کمی غیر محتاط و بی‌تحمّل اند. رازی را که اقتضا می‌کند پیش همه کس فاش نکنند، فاش می‌کنند؛ و افرادی هستند که ادراک نمی‌کنند که موجودیت یک جامعه، تنها با حفظ انضباط است و این انضباط هم با عرفها و عادات و اعتقادات می‌تواند تأمین شود. در قبال آن افرادی که منکران تکلیف‌اند، روح و آخرت را ردّ می‌کنند، افرادی هستند که می‌کوشند انضباط عمومی را تأمین کنند و این ردّ جز تقیه که برای مشوّب نساختن ذهن سالکان جدید این راه به عمل می‌آید، چیزی نیست. مثلاً غیاث‌الدین می‌نویسد سید سعید شهید، از علی‌الاعلی درباره اشعار امیر سید عمادالدین نسیمی که در آنها دعوی انانیت است می‌پرسد و می‌گوید او که از شما کسب فیض کرده است، چگونه است که این چنین ادعاهای عظیمی می‌کند. علی‌الاعلی هم می‌گوید که مقامات عظیم من در قرآن در آیاتی چون ﴿و هو العلیّ العظیم﴾، ﴿هو العلیّ الکبیر﴾ یاد شده است. می‌گوید سی سال از این پرسش گذشت. بعد گفت برای آنکه اکنون از من به خیر یاد کنند، می‌نویسم و در قرآن کریم هر اسم «علی» از اسماء حسنی که

در آیات آمده است همه را ردیف می‌کند (أ ۹۶ - ب ۹۷). فضل هم همه کلمه‌های «فضل» را که در قرآن آمده متعلق به خود می‌داند. بعد هم در وصیت‌نامه‌اش از خدا بحث می‌کند و از حضرت حسین(ع) دم می‌زند. میرشریف در بیان‌الواقع از فلاسفه یونان گرفته تا حکما، از متشرعان تا صوفیه آرای همه را درباره معاد خلاصه می‌کند و بعد هم برای فضل که کشته‌اند و طناب بر پایش انداخته و روی زمین کشیده‌اند، الوهیت قائل می‌شود. افرادی که از چنین اعتقادی حمایت می‌کنند یا حقیقتاً افرادی بی‌دانش و کم‌شعورند و یا تازه به این راه درآمده‌اند و هنوز در راهند و روزی به مرحله انکار خواهند رسید. اما ما باور داریم افراد دانشمندی که این اعتقاد را تلقین یا تمثیل می‌کنند، به هیچ چیز اعتقادی ندارند. از این رو هم حروفیه را به تمام معنی به صورت دینی کاملاً باطنی می‌دانیم و حکم می‌کنیم حرفه‌ایی که درباره انطباق آن با شریعت زده می‌شود، عبارت از تقیه است (درباره باطنیه به کتاب ما به نام سیماونه قاضیسی اوغلی شیخ بدرالدین، استانبول، انتشارات اِتی، ۱۹۶۶، صص ۱۲ - ۲۹ نگاه کنید).

### کتاب عمده حروفیه

کتابهای اساسی حروفیه، آثار فضل، مخصوصاً جاودان است. پس از آن توحیدنامه و قیامت‌نامه امیر سید علی، یعنی علی‌الاعلی است که با اوصافی چون: «خلیفه الله، وصی الله، خلیفه فضل اله، واقف اسرار سرایر کلام الله، و علی‌العالی الاعلی» از او یاد می‌شود، همچنین کتابهای حج‌نامه، محشرنامه، اسم و مُسمّا و بیان‌الواقع از میرشریف، خلیفه فضل؛ و خواب‌نامه، اشارت‌نامه، محرم‌نامه، تراب‌نامه از امیر اسحاق خلیفه دیگر او؛ استوانه امیر غیاث‌الدین، بشارت‌نامه و زبدة‌التّجات ابوالحسن خلیفه دیگر وی، و اطاعت‌نامه از یکی از کمال‌الدین‌ها که به عنوان چهار یار نام برده می‌شوند و شاید از کمال القیتاغ که گمان می‌کنیم همان کمال‌الدین هاشمی باشد؛ بعد از آنها رساله و شرح تقسیمات از میرفاضلی، خلیفه علی‌الاعلی، رساله‌های جاویدی که به جای دست بریده محمد میرزا، خلیفه میرفاضلی نشسته است، شرحی که حمزه، خلیفه جاویدی به مثابه حاشیه بر جاودان نوشته، دیوان نسیمی خلیفه فضل و مقدمه‌الحقائق او، مثنویهای موسوم به بشارت‌نامه و گنج‌نامه از رفیعی جانشین نسیمی، عشق‌نامه و آخرت‌نامه عبدالمجید بن فرشته عزالدین، رسائل و دیوان محیطی، که در ۹۶۰ هـ به دنیا آمده، صلوات‌نامه اشقورت محمد دده، خلیفه حمزه،

دیوان عرشی از مریدان محیطی که در ۹۷۰ هـ به دنیا آمده، و در ۱۰۳۰ هـ درگذشته است، رسائل و دیوان مثالی، که می‌دانیم در ۹۶۶ هـ در قید حیات بوده است.

**حروفیه** که از آذربایجان و ایران در آناتولی گسترش یافته، چنان‌که در فهرست خواهید دید، از قرن نهم هجری / پانزدهم میلادی، زبان فارسی را رها کرده، ترکی را پذیرفته است. نسیمی، آن مقدار شعر ترکی سروده است که می‌توان دیوانی فراهم کرد، رسالهٔ موسوم به مقدمه الحقائق خود را به زبان ترکی تدوین کرد. رفیعی، خلیفهٔ وی دو مثنوی خود را به ترکی نوشت، و عبدالمجید، عشق‌نامه و آخرت‌نامهٔ خود را به ترکی تدوین کرد، و خواب‌نامه را به ترکی برگردانید. یمینی منسوب به آق یازیلی ابراهیم ثانی که در ۹۰۱ هـ / ۱۴۹۵ - ۱۴۹۶ م تولد یافته، یا در همان تاریخ از طرف پیروان عثمان بابا (Otman Baba)، به عنوان قطب انتخاب شده، فضیلت‌نامهٔ خود را به ترکی نوشته است<sup>۱</sup>، پیش از آن ولایت‌نامهٔ عثمان بابا که ولایت‌نامهٔ شاهی خوانده می‌شده، از سوی کوچک ابدال، یکی از درویشان وی، به ترکی تألیف شده است. محیی‌الدین ابدال هم که از همان شاخه است، با سرودن معتقدات حروفیه در قالب ترانه‌های عامیانهٔ هجایی به اشاعهٔ آن برخاسته است. قاسمی هم همان شیوه را دنبال کرده است<sup>۲</sup>. یک درویش بکتاشی به نام درویش مرتضی که در سده‌های ۹-۱۰ هـ / ۱۶-۱۷ م می‌زیسته، جاودان را با تصرفاتی به ترکی ترجمه کرده است<sup>۳</sup>.

### عبادات آیین حروفی

چون حروفیه فضل را به عنوان ظهور ذات حق می‌پذیرند، در عبادات اسلامی هم تغییری داده‌اند. اول در تکبیرها و شهادتها در اذان و اقامه، مثلاً «شهد ان لا اله الا فضل الله» می‌گویند و نام فضل را می‌افزایند. در وضو هم عضوهای وضو را می‌شویند و به هنگام مسح اشعاری به فارسی می‌خوانند که دربارهٔ معتقدات حروفیه بیست و هشت

۱. فضیلت‌نامه را دو نفر به نامهای علی حیدر و احمد خضر در ۱۳۲۵ - ۱۳۲۷ هـ، در مطبعهٔ جهان استانبول با

غلطهای فراوان به چاپ رسانده‌اند. در صفحهٔ ۸۳ از یمینی، آق یازیلی و عثمان بابا بحث شده است.  
۲. دربارهٔ محیی‌الدین ابدال و قاسمی به کتاب ما تحت عنوان شاعران علوی - بکتاشی نگاه کنید به: استانبول، کتابفروشی رمزی، ۱۹۶۳ (ص ۱۴، ۱۶، ۲۶۷ - ۲۶۸ و ۲۷۰).

۳. دربارهٔ این ترجمه که به نام دُرّیتم خوانده شده در این فهرست به آخرین کتاب در کتابهای ع. گولپینارلی نگاه کنید.

حرف و سی و دو حرف است. در نماز بعد از سوره برای تکمیل سی و دو حرف از عرش‌نامه ابیاتی می‌خوانند. در رکوع و سجده ذکرشان: «سبحان ربی الفضل الاعلی و بحمده؛ سبحان ربی الفضل العظیم و بحمده» است. در تحیت، تشهد و سلام، نام فضل و خلفایش را می‌گویند. حج آنان در النجق برپا می‌شود. در محل قتل فضل که «مقتل‌گاه» می‌گویند، احرام می‌بندند و آنجا را هفت بار طواف می‌کنند (احتمالاً قبله‌شان هم آنجاست). بر قلعه سنجریه که میران‌شاه - که ماران‌شاه می‌گویند - ساخته یا تعمیرش کرده، سنگ می‌اندازند و شیطان را سنگسار می‌کنند. حج و عمره‌یی با این مراسم دارند. عبادات آنان بر مبنای تلفیقی از فقه اهل سنت و شیعه پدید آمده است. این مطالب را از استوانه که کمابیش بیست سال بعد از ۸۴۶ هـ، یعنی بعد از کشته شدن فضل نوشته شده است کسب کرده‌ایم (أ ۲۵، أ ۳۸)، (أ ۹۶ - ب ۱۰۰).<sup>۱</sup> در صلات‌نامه اشقورت دده، خلیفه حمزه هم که در ۱۰۳۳ هـ / ۱۶۲۳ - ۱۶۲۴ م وفات کرده، از اذان، اقامه، وضو، نماز، نمازهای جمعه و عید، نمازهای دیگر و مخصوصاً از مراسم حج در النجق بحث شده است. در این کتاب همچنین اورادی به عربی در الوهیت فضل آمده است. (ب ۳۹ - أ ۴۳)

**حروفیه** این شیوه عبادت و مخصوصاً مراسم حج را چقدر و تا چه زمانی اجرا کرده‌اند؟ گمان می‌کنیم که این اعمال زمانی بسیار اندک اجرا شده باشد. زیرا که در منابع متأخر در این باره به هیچ اشاره‌ای بر نمی‌خوریم. حتی به نظر ما این اطلاعات در صلات‌نامه اشقورت دده، فقط به ماهیت اطلاعاتی است که از مآخذ کهن نقل شده است. تغییری که در عبادات دین اسلام به عمل آمده، بی تردید عمدی است و تفرقه جدیدی است که باطنیه می‌خواهد در دین اسلام پدید آورد، چنان‌که همین عمل را در بهاء‌الله و بهاییان نیز می‌بینیم.

### حروفیه در ایران و سرزمینهای ترک

با قتل فضل‌الله، حروفیه با تعقیبی سفت و سخت مواجه شدند. بعد از سوء قصد احمد لراز پیروان حروفیه به شاهرخ (م ۸۵۰ هـ / ۱۴۴۷ م) در روز جمعه ۲۳ ربیع‌الآخر سال ۸۳۰ هـ / ۱۴۲۷ م (سخاوی: ضوء‌اللامع، جزء ۶، ص ۱۷۳؛ حیب‌السیر، جزء سیم از

۱. تاریخ ۸۴۶ و قتل فضل دقیقاً ۵۰ سال با هم فاصله دارند نه ۲۰ سال - م.

جلد سیم، صص ۱۲۷ - ۱۲۸)، بلافاصله احمد لر به قتل رسید. اما چون دریافتند که کشتن او پیش از بازجویی کاری خطا بوده است، به تفتیش پرداختند. کلیدی که همراه احمد بود، باعث شد که خانه او را پیدا کنند و بفهمند که او از حروفیه است و با برپا داشتن تکیه امرار معاش می‌کند. یکی از یاران او، خطاطی به نام مولانا معروف هم دستگیر و زندانی شد. خواجه عضدالدین، خواهرزاده فضل، و تعداد کثیری از حروفیه که معلوم شد با احمد لر معاشرت و مصاحبت دارند، دستگیر و اعدام شدند و اجسادشان به آتش کشیده شد. امیر نورالله نوه فضل، امیر غیاث‌الدین، مؤلف استوانه و حروفیان دیگر بازداشت و پس از محاکمه طولانی آزاد شدند. در این میان معلوم شد که احمد لر به خانقاه قاسم‌الانوار هم رفت و آمد می‌کرده است، به وی فرمان داده شد که هرات را ترک کند. سید قاسم به همین مناسبت، غزلی به مطلع زیر ساخت:

نمی‌دانم چه افتاده‌ست قسمت از قدر ما را

کزین درگاه می‌رانند دائم دربه‌در ما را

و به سمرقند رفت و الغ با وی به احترام رفتار کرد (حبیب‌السیر، پیشین، همان جلد، همان صفحه).

بعد از آن، دختر فضل و حروفی‌یی به نام یوسف در زمان جهانشاه قراقویونلو (م ۸۷۲ ه / ۱۴۶۷ م) به همراه حروفیان در تبریز اغتشاشی برپا کردند، اغتشاش سرکوب شد و دختر فضل با قریب پانصد تن حروفی دستگیر و اعدام شدند و اجسادشان را سوزاندند. روایت می‌کنند که رباعی زیر از دختر فضل است (واژه‌نامه، ص ۲۷، به نقل از دانشمندان آذربایجان):

در مطبخ عشق جز نکو را نکشند لاغرصفتان زشت‌خو را نکشند

گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز مُردار بود هر آنچه او را نکشند

سید اسحاق در محرم‌نامه خود از این دختر به نام «کلمة الله هی العلیا» یاد می‌کند و در مثنویهایش او را «قره‌الین فضل» می‌نامد و می‌نویسد که فضل در وصیت‌نامه هم او را وصی خود تعیین کرده است.

\* \* \*

حروفیه که در ایران با سرکوب مواجه شدند، آناتولی و روم ایلی را برای خود

پناهگاهی یافتند و به آن نواحی مهاجرت کردند. خواجه اسحاق (م ۱۳۱۰ هـ / ۱۸۹۲ - ۱۸۹۳ م) می‌گوید که پس از قتل فضل، علی‌الاعلی، خلیفه وی، به آناتولی رفت و در خانقاه حاجی بکتاش ساکن شد و آیین حروفیه را به بکتاشیان تلقین کرد (کشف‌الاسرار و دافع‌الاشرار، استانبول ۱۲۹۱، صص ۴-۵). در کتاب ایضاح‌الاسرار هم که مؤلف آن نامعلوم است، و چون اس ظفر را مآخذ اتخاذ کرده است، معلوم می‌شود که بعد از ۱۲۴۳ هـ / ۱۸۲۶ م تألیف شده است، همین اطلاعات مندرج است (کتب خطی ترکی دانشگاه استانبول، شماره ۴۳۸۲). اما تاکنون سندی به دست نیامده است که این روایت را به زمانی دورتر برسد و آن را نسبتاً قطعی‌تر کند. عرض کردیم که علی‌الاعلی در النجق در کنار فضل آرمیده است. در استوانه تصریح شده است که علی‌الاعلی در ۸۲۲ هـ / ۱۴۱۹ م درگذشته است و این، بیست و شش سال بعد از کشته شدن فضل است. کمی بعید به نظر می‌رسد که علی‌الاعلی طی این مدت به آناتولی کوچ کند، مدتی در خانقاه حاجی بکتاش بماند و بعد دوباره بازگردد و به النجق برود. اگر علی‌الاعلی این چنین سیاحتی داشت، نمی‌توان احتمال داد که مؤلف استوانه که درباره ادعاهای نسیمی از علی‌الاعلی سؤال کرده، جوابهای او را نوشته، اسم و رسم بسیاری از رجالی را که با فضل مناسباتی داشته‌اند و جاهایی را که با آنان دیدار کرده، نوشته است و افرادی از خانواده فضل را که در ۸۲۶ هـ به طاعون درگذشته‌اند، نام برده و از رمضان سال ۸۴۶ هـ بحث کرده است، از چنین سیاحتی سخن به میان نیاورده باشد. در آثار علی‌الاعلی نیز درباره چنین سیاحتی نشانی نیست. اما در عوض میرشریف در حج‌نامه خود می‌نویسد که به آناتولی آمد، کتابهای فضل و دیگر کتابهای مربوط به حروفیه را به آناتولی فرستاد و خود آورد و همراه برادر خود تا سواحل دریای سیاه رفت (واژه‌نامه، صص ۲۸۲ - ۲۸۳، پاورقی ۱؛ فهرست نسخ خطی موزه مولانا (قونیه)، ج ۱، توضیحات نسخه شماره ۱۶۴۴، صص ۲۳۱ - ۲۴۴). به آنکارا آمدن عمادالدین نسیمی، از خلفای فضل، و درخواست ملاقات از حاجی بایرام ولی، در میان سخنان اوغلانلر شیخی ابراهیم، که در ۱۰۶۵ هـ / ۱۶۵۵ م درگذشته، آمده است (در صحبت‌نامه صنع‌الله غیبی، خلیفه وی). این شاعر (یعنی نسیمی) که قبل از ۸۱۱ هـ در حلب پوست بدنش را کردند و کشتند، مسلم است که در جاهای بسیاری از آناتولی سیاحت کرده و خلفایی را پرورده است. چنان‌که یکی از



خلفای او هم رفیعی است که در پَرُوْرُ مدفون است. هیچ تردیدی نیست که رفیعی هم در جاهایی که سیر و سیاحت کرده خلفایی پرورش داده است. ما در گسترش حروفیه در آناتولی و انتقال آن به روم ایلی، نه تأثیر علیّ الاعلی بلکه تأثیر میرشریف و نسیمی را می‌بینیم. حروفیه بدین نحو و به وسیله اینان در بکتاشیه اثر گذاشته است. چنان‌که نسیمی هنوز هم به اعتقاد بکتاشیان از خود آنان شمرده می‌شود و در میان علویان نیز یکی از هفت تن شاعر بزرگ و الهی شناخته می‌شود. (نگاه کنید به: دائرةالمعارف اسلام، مقاله‌یی که ذیل ماده نسیمی نوشته‌ایم، جزء ۹۲، استانبول ۱۹۶۲، صص ۲۰۶-۲۰۷)

حروفیه در قرن پانزدهم / نهم هجری در سرزمین آل عثمان چنان قدرتی یافته بودند که تا دربار نفوذ کرده بودند. فخرالدین عجمی (م ۸۶۵ هـ / ۱۴۶۰ م) از وزیر محمود پاشا (م ۸۷۹ هـ / ۱۴۷۴ م) شنید که فاتح به حروفیه تمایلی پیدا کرده است، با استفاده از نفوذ خود به نام شریعت، هنگامی که مدرّس مسجد اوج شرفه لی در ادرنه بود، حروفیان را زنده زنده در آتش سوزانید (مجدی، ترجمه شقائق النعمانیه، استانبول، مطبعة عامره، ۱۲۶۹، صص ۸۱-۸۲). حامدی این واقعه را در قصیده‌ای که برای محمود پاشا سروده، در این ابیات ثبت کرده است:

نیارد کرد پنهان اهل کفر اسلام از بدعت

که تیغش سد فولادی است پیدا اهل ایمان را

شده نخل شریعت سبز ز آب عدل فیاضش

شرار تیغش آتش زد نهال اهل عصیان را

در کنار این ابیات قید کرده‌اند که «اشارت به سوختن حروفیان» است (فهرست موزه‌های آثار عتیقه استانبول ۱۱۴۸، آ ۱۳۴؛ چاپ عکسی به همت اسماعیل حکمت ارتایلان، استانبول ۱۹۴۹، مقدمه، ص ۱۰، متن، ص ۲۸۴). تاریخ نشانجی هم زیر عنوان «منع طایفه قلندران رافضیان» می‌نویسد که در دوره سلیمان قانونی نیز حروفیان را از سرزمین آل عثمان تبعید کردند (استانبول، مطبعة عامره، ۱۲۷۹، صص ۲۳۴-۲۳۸). در وفیات پر عبر لاولی الالباب من اعتبر هم در این باب مطالبی آمده است (نسخ خطی ترکی دانشگاه استانبول، شماره ۲۴۱۸، ب ۱۰۲-۱۰۳).

علی‌رغم همه این آزارها، در سده‌های ۹-۱۰ هـ / ۱۶-۱۷ م، آرای حروفیه یکی از

اعتقادات اصلی بکتاشیه شده، و برای اشاعه خود از سویی از بکتاشیان و از سوی دیگر از میان خود به پرورش پیروان ادامه داده است. بالی سلطان (بالیم سلطان، ۹۲۲ هـ / ۱۵۱۶ م) که از سوی بکتاشیان پیر دوم شمرده می‌شود، و واضع ارکان بکتاشی به حساب می‌آید، در یکی از نَفَس‌های خود در چهار پاره‌های زیر از ارکان حروفیه بحث می‌کند (ع. گولپینارلی، شاعران علوی - بکتاشی، صص ۲۳ - ۲۴):

استوایی ئوزلر گوزوم	سبع المثنایدور یوزوم
انالحقّی سؤیلر سؤزوم	معراجیمیز داردور بیزیم
خبر آلدوق محکمتدن	سئچمه یوز ذاتی صفاتدن
بالیم نهان سؤیلر حقدن	ارشادیمیز سردور بیزیم <sup>۱</sup>

چنان‌که قبلاً هم به عرض رساندیم، عثمان بابا و آق یازیلی که از طرف پیروان آن شاخه به عنوان قطب شناخته می‌شود، محیی‌الدین ابدال از همان شاخه، و یمینی به اشاعه اعتقادات حروفیه می‌پرداختند. حیرتی ینیجه وارداری (۹۴۱ هـ / ۱۵۳۴ م)، برادر یوسف سینه چاک مولوی، و یکی از شاعران قدرتمند شعر دیوانی (درباری)، محیطی (متولد ۹۶۰ هـ / ۱۴۴۳ م)، خلیفه او عرشی (۹۷۰ - ۱۰۳۰ هـ / ۱۵۶۲ - ۱۶۲۱ م)، مثالی که در میان بکتاشیان «گل بابا» خوانده می‌شود و رساله‌ی ترکی و منظوم به نام مفتاح‌الغیب و دیوان دارد و به علاوه رساله‌ی منشور دیگری از وی در دست است، روحی بغدادی (۱۰۱۴ هـ / ۱۶۰۵ - ۱۶۰۶ م)؛ (دربارۀ روحی نگاه کنید به مقاله ما با عنوان: «روحی بغدادی»، در دائرةالمعارف ماهانه، شماره ۴۷، ج ۴، مارس ۱۹۴۵، صص ۱۳۷۰ - ۱۳۷۳) که قدرتمندترین شاعر دیوانی ادبیات ترک و حتی از دیدگاه انتقادی از شاعران اصلی آن ادبیات است، و عالی (۱۰۰۸ هـ / ۱۵۹۹ م)، شاعر و موزّخ که از سوی روحی بغدادی مورد ستایش قرار گرفته و در اثنایی که روحی در بغداد بود او نیز در آنجا به سمت دفترداری اشتغال داشت، از حروفیه‌اند. شخصی حقیقتاً عالم، چون جلال بیک (۹۸۲ هـ / ۱۵۷۴ - ۱۵۷۵ م) که تا مقام میرلویایی ارتقا یافته بود نیز فریفته حروفیه شده بود. در

۱. یعنی: چشمم در انتظار استواست، چهره‌ام سبع المثنایی است، سخنم انالحق می‌گوید، معراج ما بالای دار است. از محکمت خبر یافتیم، ذات را از صفات جدا نمی‌کنیم، بالیم از حق نهان سخن می‌گوید، ارشاد ما سرّی است.

نامه‌ای منظوم به افرادی که او را **حروفی** خوانده‌اند، نوشته در ابیات زیر آشکارا **حروفی** و ایشیق<sup>۱</sup> بودن خود را بیان می‌کند و توضیح می‌دهد که به **حروفیه**، «ایشیق» هم می‌گفته‌اند و از **حروفیه** دفاع می‌کند (نگاه کنید: ع. گولپینارلی، حروفیه و نامه‌ای از میر علم جلال بیگ، مجله ترکیات دانشگاه استانبول، شماره ۱۴، ۱۹۶۵، ص ۹۳-۱۱۰، ص ۱۰۶-۱۰۸):

اهل حقّ حروفیدور دیر سن	سن که علم لدنده قاصر سن
واقف اولدونمی سن حروفه ندور	مصحفک جوهر حروفی ندور
نور دور اسمی و صفاتی آنک	مفرداتی مرکباتی آنک
شبهه یوق اولدیغنده شیطانی	قدح ایدنلر حروف قرآنی
حمدلله عقیده میزدور خوب	حرف قرآنه اولموشوز منسوب
ایشیق اولمق یی اولمادان اشک	خردن ابتر دورور مرائی نه شک <sup>۲</sup>

در میان بکتاشیانی که در قرن ۱۰ هـ / ۱۶ م می‌زیستند، در «محیطی»، «عرشی» و «مثالی»، و در «ویرانی» مؤلف رساله که چون از «قایغو سز»، «سید علی سلطان» و «یمینی» منتسب به آق یازیلی استشهاد کرده است، معلوم می‌شود که بعد از قرن ۱۰ هـ / ۱۶ م می‌زیسته است، افرادی که سلسله آنان به خلفای فضل می‌رسد، و حتی در «حیرتی»، «روحی»، و «حالی» آرای **حروفی** در مرحله اول است و جزو اعتقاد اساسی آنان است. ابدال، قلندری و یا بکتاشی بودن آنان در مرحله بسیار واپس‌تر مانده است و تقریباً پرده‌ای برای پوشاندن **حروفی** بودن آنان است. مثلاً در میان بکتاشیان دوره‌های اخیر در محرابی ابراهیم بابا (۱۳۳۸ هـ / ۱۹۱۹ م، نگاه کنید به: شاعران علوی - بکتاشی، صص ۱۵-۱۶، ۱۷۵) که به سید عبدالقادر بلخی (۱۳۴۱ هـ / ۱۹۲۳ م)، قطب ملامتی - حمزوی هم انتساب جسته بود، تقریباً نوعی سازگاری ظاهری دیده می‌شد، که نشان می‌داد که این هم هست. حتی توفیق نی‌زن (۱۳۷۳ هـ / ۱۹۵۶ م) نیز از «فضل یزدان»،

۱. ایشیق: محرف «عاشق» است که در عثمانی به درویشان طریقه‌های مختلف اطلاق می‌شده است. - م.  
 ۲. یعنی: تو که در علم لدنی قاصری به اهل حقّ حروفی می‌گویی. آیا تو فهمیدی که حروف چیست، جوهر حروف قرآن چیست؟ اسم و صفات و مفردات و مرکبات آن نور است. تردید نیست کسانی که حروف قرآنی را نکوهش می‌کنند، شیطانی‌اند. خدا را شکر که اعتقاد ما پسندیده است و منسوب به حروف قرآنیم. ای الاغ ایشیق شدن برتر از نشدن است. شکی نیست که ریاکار بدتر از خر است.

«جاودان» و «سی و دو» سخن گفته است. (پیشین، ص ۱۷، ص ۱۵۸ - ۱۵۹، سومین بند مخمّس که در ۱۵۹ آغاز می‌شود)

گمان می‌کنیم که در مولویّه نیز استوا که در خرّقه، کناره دسته گل و در میانه کلاه و از قسمت فوقانی کشیده می‌شود به تأثیر حروفیّه است. در سماع‌خانه، خطی فرضی که از مسند شیخ تا دم در کشیده می‌شود و سماع‌خانه را به دو قسمت تقسیم می‌کند و «خط استوا» گفته می‌شود همین تأثیر وجود دارد (نگاه کنید به: ع. گولپینارلی، مولویّه بعد از مولانا، ص ۳۷۵، ۴۲۹؛ آداب و ارکان مولوی، استانبول، کتابفروشی انقلاب، ۱۹۳۶، ص ۷۸). مضامین حروفی در اشعار بزرگان مولوی چون آقازاده محمّد دده (۹۵۹ هـ / ۱۶۵۲ - ۱۶۵۳ م)، سیاهی دده (۱۱۹۲ هـ / ۱۷۷۸ م)، حتی اسرار دده (۱۲۱۱ هـ / ۱۷۹۶ - ۱۷۹۷ م)، و حتی حسین فخرالدین دده (فخری)، شاعر، عارف، نی‌زن، آهنگساز، شیخ مولوی‌خانه بهاریّه، نیز این تأثیر را نشان می‌دهد. اما در مولویّه و ملامتیّه (حمزویه، نگاه کنید به: ملامت و ملامتیان، صص ۱۲۶ - ۱۲۸)، از حروفیّه تنها به آن منظور بحث کرده‌اند که این عقیده هم مطرح باشد، و بگویند که این مسئله را هم می‌دانیم، هرگز فضل در میان آنان نه تنها در مرحله اول، حتی در مرحله ثانوی هم جای نگرفته است. (مولویّه بعد از مولانا، صص ۳۱۰ - ۳۱۷)

\* \* \*

با توجه به فراغ‌نامه‌های متون حروفیّه که فهرست آنها را عرضه می‌کنیم، مراکز فعالیت حروفیّه عبارتند از: در روم ایلی، آلبانی و مخصوصاً ارگری (= Argyrocastro، مرکز ولایت یانیه، قاموس‌الاعلام، ج ۲، ص ۸۳۶)؛ در مصر، اسکندریه، در آناتولی، آقچه‌حصار و استانبول مرکز دولت آل عثمان. از فراغ‌نامه محبت‌نامه از کتابهای خطی فارسی علی امیری به شماره ۸۲۴ و فراغ‌نامه کتاب عشق‌نامه به شماره ۱۳۶۸ در کتب شرعیّه همان کتابخانه معلوم می‌شود که «عرشی» در ارگری خانقاهی هم داشته است. در هر دو فراغ‌نامه هم، «جعفر» که کتابها را استنساخ کرده است، می‌نویسد که خود او از محله دویتدار ارگری و از «خدا م عرشی دده» است. چون اولی در سال ۱۱۷۶ هـ و دومی در ۱۱۸۶ هـ استنساخ شده، با توجه به اینکه «عرشی» در ۱۰۳۰ هـ درگذشته است، این شخص می‌تواند شیخ خانقاه عرشی باشد. مؤدّن عیسی بن کمال‌الدین خواجه که از مردم

ارگری است و بسیاری از متون حروفیه را استنساخ کرده است، در فراغ‌نامه‌های استوانامه و محرم‌نامه که در ۱۲۰۰ و ۱۲۱۲ هـ استنساخ کرده است می‌نویسد که از «محلّه تکیه» است (کتابهای فارسی علی امیری، ص ۲۶۹، ۱۰۳۱). احتمالاً نام محلّه دویتدار به مرور زمان به محلّه تکیه بدل شده و یا محلّه دویتدار بنا بر مشهور به این نام خوانده شده است و تکیه، همان تکیه‌ای است که عرشی آرمیده است و یا تکیه را به نام او بنا کرده‌اند. اگر توجه شود عبدالمجید که دو کتاب به نامهای عشق‌نامه و آخرت‌نامه دارد و خواب‌نامه را هم به ترکی ترجمه کرده است، از مردم تیره است و در آنجا دفن شده است، معلوم می‌شود که تیره هم در قرن ۱۰ هـ / ۱۶ م صحنه فعالیت حروفیه بوده است. اسناد موجود در آرشیو دولت نشان می‌دهند که حروفیان در قرنهای ۱۰ - ۱۲ هـ / ۱۶ - ۱۸ م، در فیلیبه، تاتار بازاری و آخیولی در روم ایلی، و در اسکی شهر و نواحی سیواس در آناتولی بوده‌اند. اسناد مزبور را در اینجا خلاصه می‌کنیم:

در فرمانی که روز ۱۴ ذی‌الحجه ۹۸۰ هـ / ۱۵۷۳ م به قاضی فیلیبه و تاتار بازاری فرستاده شده، امر شده است که در روستای معروف به امور اوباسی دو نفر به نامهای عیسی خلیفه و عثمان خلیفه و در روستای مندیس از توابع تاتار بازاری شخصی به نام مصطفی ایشیق را که حروفی‌اند، دستگیر کنند و بفرستند و حروفیان دیگر را هم به مجازات برسانند. در فرمانی که روز ۴ ذی‌القعدة ۹۸۴ هـ / ۱۵۷۷ م به قضات مزبور فرستاده شده، خبر داده شده است که عیسی خلیفه و مصطفی به قتل رسیده‌اند و عثمان خلیفه هم دستگیر شده و معلوم شده است که شیخ سماو بوده (از پیروان سیماونه قاضیسی اوغلی بدرالدین)، امر شده است که نام حروفیان دیگر هم ثبت شود و در مورد بقیه تفتیش به عمل آید. بدین سان یک بار دیگر معلوم می‌شود که هم به علویان مرتبط با ایران و هم به حروفیان «ایشیق» می‌گفته‌اند (احمد رفیق، رافضیان و بکتاشیان در قرن ۱۶ م / ۱۰ هـ، استانبول ۱۹۳۲، صص ۳۱ - ۳۲، ۳۶ - ۳۷).<sup>۱</sup> به علویان نواحی اسکی شهر «ایشیقهای سید غازی» گفته می‌شود. امر شده است آنان که در ایام عید در شهرها طبل‌زنان گردش می‌کنند، ممنوع شود (صص ۱۶ - ۱۷). به درویشان مستقر در صاری

۱. این مقاله به نام: شیعیان و بکتاشیان در قرن دهم / شانزدهم...، به وسیله راقم این سطور ترجمه شده و در مجله معارف، دوره دهم، شماره ۱، فروردین - تیر ۱۳۷۲، صص ۶۲ - ۱۱۶ به چاپ رسیده است.

صالتیق وارنه، هم ایشیق می‌گویند (صص ۱۷-۱۸). در آخیولی در قصبه خاتون ایلی هم ایشیقها هستند و به درویشان زاویه صاری بابا هم ایشیق خطاب می‌کنند (صص ۱۶-۱۸، ۲۰-۲۳). در این بین متوجه می‌شویم که خانقاه آق یازیلی هم در وارنه واقع بوده است (ص ۹).

در دفتر شماره ۷، «دفتر مهمه»، در آرشیو نخست وزیری، حکمی درباره تفتیش ایشیقهای آخیولی آمده است که در روز ۱۱ جمادی‌الاولی سال ۹۷۵ هـ / ۱۵۶۷ م صادر شده است (حکم شماره ۴۴۲). حکمی در صفحه ۸۰ همان دفتر است که درباره حضور طایفه سماونی در ایالت سیواس در روز ۱۸ ذی‌الحجه سال ۱۰۲۲ هـ / ۱۶۱۴ م به شماره ۹ صادر شده است. می‌بینیم صوفیان بدرالدین که بدرالدین (م ۸۲۰ هـ / ۱۴۱۷ م یا ۸۲۳ هـ / ۱۴۲۰ م) را پیر خود می‌شناسند، با آنکه در بدرالدین تمایلی آشکار به حروفیه و حتی علویان دیده نمی‌شود، بنابر مشهور به سبب آنکه از سوی علویان به عنوان سید و پیر اجاق شناخته شده است. به وصفی درآمده‌اند که حروفیه را اگر به معنی کامل آن هم نباشد، لااقل به صورت ظاهر متعلق به خود می‌دانند.

با توجه به متون، حروفیان که بکتاشی پنداشته می‌شده‌اند، در روم ایلی، مصر و در بعضی سرزمینهای آناتولی، مسلماً توانسته‌اند تا قرن ۱۳ هجری / ۱۹ میلادی معتقدات خود را حفظ کنند. حروفیان به ظاهر بکتاشی، نام حاجی بکتاش را تنها برای حفظ جان خود بر زبان می‌آورند. به نظر آنان، هم پیر و هم خدا «فضل یزدان» است که او را «صاحب تأویل» و «صاحب بیان» می‌گویند. اما تردیدی نیست که همه بکتاشیان بر این اعتقاد نیستند. بعضی از آنان شاید تنها نام فضل را شنیده‌اند، ولی از حروفیه و تأویلات آنان خبری هم ندارند.

آیا امروزه هم این اعتقاد کودکانه ادامه دارد؟ این را نمی‌دانیم، اما در اوایل قرن بیستم که هنوز بچه بودیم، از یک بکتاشی آلبانیایی شنیدیم که در میان بکتاشیان افرادی که مستطیع‌اند با پوشیدن لباس احرام و برپا کردن مراسم ابتدایی حج در میدان<sup>۱</sup> به صورت هفت بار رفتن و آمدن میان دو شمع به عنوان «سعی» به آیین حروفیه درمی‌آمده‌اند -  
العهدة علی الرأوی.

\* \* \*

۱. میدان: نامی است که به اتاق بزرگی که آیین‌های بکتاشی در آن اجرا می‌شد، داده‌اند.

در فهرست متون حروفیه، ۵۷ کتاب توصیف شده است. اطلاعات به دست آمده درباره هر کتاب آن مقدار که ضروری است به دست داده شده است. تعداد کتابهای توصیف شده با توصیف رساله‌های موجود در مجموعه‌ها، کتابهای مکرر و گزیده‌ها و اشعار بالغ بر ۱۱۷ کتاب است. ۲۸ کتاب از میان آنها به ترکی و بقیه به فارسی است. از بین آنها دیوان نعیمی (فضل) دو جلد، جاودان، با یک نسخه ناقص، نوم‌نامه، عرش‌نامه و دیوان میرشریف هر کدام سه جلدند. بیان‌الواقع دو جلد، تراب‌نامه با یک نسخه ناقص، محشرنامه، یک رساله فارسی از میرفاضلی، و دیوان فارسی نسیمی هم هر کدام سه جلدند، دیوانهای مثالی و عرشی هر کدام دو جلد، عشق‌نامه عبدالمجید بن فرشته سه جلد و آخرت‌نامه او دو جلد است. نسخه‌های مکرر را از آن جهت فرونگذاشتیم که مقایسه مقذور باشد. اگر با این کوشش توانسته باشیم به عالم دانش خدمتی ارائه کنیم، خوشا به سعادت ما.

عبدالباقی گولپینارلی

### کتابشناسی

کتابهایی که در تدوین مقدمه به آنها مراجعه کرده‌ایم

قرآن کریم، عهد عتیق، عهد جدید<sup>۱</sup>

ابن عربی: شجرة الكون، مطبعة البهیة، مصر ۱۳۱۰.

—: فتوحات مکیه، ۴ جلد، بولاق، مصر ۱۲۷۲.

احکام موجود در آرشیو نخست وزیری، [استانبول].

احمد رفیق: «رافضیان و بکتاشیان در قرن شانزدهم»، کتابفروشی معلم احمد خالد، استانبول ۱۹۳۲ [این مقاله به نام «شیعیان و بکتاشیان»] به وسیله راقم این سطور ترجمه شده، در مجله معارف، شماره ۱، ۱۳۷۲ به چاپ رسیده است.

اخبار الحلاج، تصحیح ماسینیون، پاریس ۱۹۵۷.

اسحاق (خواجه): کاشف الاسرار و دافع الاشرار، استانبول ۱۲۹۱.

اسحاق (سید): تراب‌نامه، کتابخانه ملت، نسخ خطی فارسی علی امیری، شماره ۱۰۳۴.

۱. کتابهای یادشده در صفحه ۱۵۳ متن اصلی را هم در این کتابشناسی وارد کرده‌ایم. - م.

- : بشارت نامه، نسخ خطي فارسي كتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۱۱۷۲.
- : —، (استانبول، ملت، كتب منظوم على اميرى، شماره ۹۴۳).
- : خواب نامه، كتابخانه ملت، كتب منظوم على اميرى، شماره ۱۰۴۲.
- اشقورت، محمد: ايضاح الاسرار، نسخ خطي تركي كتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۲۳۸۲.
- : صلوات نامه، كتابخانه ملت، نسخ خطي فارسي على اميرى، شماره ۱۰۴۳.
- افلاكي، احمد (دده): مناقب العارفين، ۲ جلد، با مقدمه و يادداشتهاى پروفيسور تحسين يازيجي، آنكارا، چاپخانه انجمن تاريخ ترك، ۱۹۵۲ - ۱۹۶۱.
- امين، محمد: وفيات پر عبر لاولى الالباب من اعتبر، نسخ خطي تركي كتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۲۴۱۸.
- اورخان ف. كوپريلي: «گل بابا»، دائرة المعارف اسلام، جلد ۴، صص ۸۳۲ - ۸۳۴.
- جاويدى، على: رساله، كتابخانه ملت، كتب خطي على اميرى، شماره ۴۳۷.
- حسين بن منصور [حلاج]، ديوان، ۱۹۳۱.
- : كتاب الطواسين، تصحيح لوبى ماسينيون، ۱۹۱۳.
- حامدى: ديوان، چاپ عكسى اسماعيل حكمت ارتايان، استانبول ۱۹۴۹.
- خواندمير: حبيب السير، جزء سيم از جلد سيم، بمبئى ۱۲۷۳ هـ / ۱۸۵۸ م.
- رساله، نسب نامه فضل، كتابخانه ملت، كتابهاى خطي على اميرى، شماره ۱۰۳۹.
- رفعت، احمد: مرآة المقاصد فى دفع المفاسد، استانبول، خان وزير، مطبعة ابراهيم افندى، چاپ سنگى، ۱۲۹۳.
- رفيعى: بشارت نامه، كتب خطي تركي كتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۷۷.
- سهى: تذكرة الشعراء، چاپ محمد شكرى، مدير روزنامه عميد، ۱۳۲۵.
- شريف (مير): بيان الواقع، كتابخانه ملت، كتابهاى خطي على اميرى، شماره ۱۰۲۷.
- : —، نسخ خطي فارسي كتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۲۳۹.
- : حج نامه، نسخ خطي فارسي كتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۱۰۳۵.
- : ديوان، نسخ خطي فارسي كتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۱۵۲.
- شمس الدين، سامى: قاموس الاعلام، جلد ۲، مطبعة مهران، استانبول ۱۳۱۶.
- شمس الدين محمد بن عبدالرحمن السخاوى: الضوء الالامع لاهل القرن التاسع، جزء ۶، مطبعة القدس، مصر، قاهره ۱۳۵۴.



- عبدالمجید عزالدین بن فرشته: عشق‌نامه، کتابخانه ملت، استانبول، کتابهای خطی علی امیری، کتب شرعیه، شماره ۱۳۶۸.
- عرشی: دیوان، کتابخانه موزه مولانا در قونیه، کتابهای عبدالباقی گولپینارلی.
- علی‌الاعلی: توحیدنامه، نسخ خطی فارسی کتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۱۱۵۸.
- : قیامت‌نامه، کتابخانه پیشین، شماره ۱۱۹۵.
- غیاث‌الدین محمد بن حسین بن محمد الاسترآبادی: استوانامه، کتابخانه ملت، کتابهای خطی علی امیری، شماره ۲۶۹.
- غیبی، صنع‌الله: صحبت‌نامه، نسخه‌ای که از روی نسخه موزه مولانا و نسخه عثمان ارگین استنساخ کرده‌ایم.
- فاضلی (میر): رساله، کتابخانه ملت، کتابهای خطی علی امیری، شماره ۱۳۰۹ و شماره ۹۹۰.
- : رساله، نسخ خطی فارسی کتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۱۲۹۲.
- : —، موزه مولانا، کتابهای مولوی‌خانه خانیه (= Hanya)، شماره ۶۱۲.
- فرهنگ جغرافیایی ایران، نشر دایره جغرافیایی ستاد ارتش، اسفند ۱۳۲۹ هـ. ش، جلد ۹.
- فضل‌الله حروفی (نعیمی): جاودان‌نامه، کتابخانه ملت، کتب خطی فارسی علی امیری، شماره‌های ۹۲، ۱۰۰۰، ۱۰۴۶.
- : —، نسخ خطی فارسی کتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۸۶۹.
- : دیوان، همان کتابخانه، شماره‌های ۱۸۶، ۹۸۹.
- : عرش‌نامه، همان کتابخانه، شماره‌های ۹۹۲، ۱۰۰۳، ۱۰۱۱.
- : محبت‌نامه، همان کتابخانه، شماره ۸۲۴.
- : نوم‌نامه، همان کتابخانه، شماره‌های ۱۰۱۱، ۱۰۳۰.
- : وصیت‌نامه، همان کتابخانه، شماره‌های ۹۹۳، ۱۰۰۹.
- کاتب چلبی: کشف‌الظنون، ۲ جلد، مطبعة معارف، استانبول ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ هـ / ۱۹۴۱-۱۹۴۳.
- کیا، صادق: «نقطویان و پسیخانیان»، ایران‌گوده، شماره ۱۳، تیرماه ۱۳۲۰ یزدگردی.
- : واژه‌نامه گرگانی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۳۰ هـ. ش.

- گولپینارلی، عبدالباقی: آداب و ارکان مولوی، کتابفروشی انقلاب، استانبول ۱۹۶۳.
- : «بکتاشیه - حروفیه و سه ماده تاریخ درباره قتل فضل الله»، مجله شرقیات، جلد ۵، چاپخانه دانشکده ادبیات استانبول ۱۹۶۴.
- : «حروفیه و نامه‌ای از میر عَلم جلال بیک»، مجله ترکیات دانشگاه استانبول، شماره ۱۴، ۱۹۶۵.
- : «روحی بغدادی»، دائرةالمعارف ماهانه، شماره ۴۷، جلد ۴، مارس ۱۹۴۵.
- : «شاعران علوی - بکتاشی»، کتابفروشی رمزی، استانبول ۱۹۶۳.
- : شیخ بدرالدین پسر قاضی سیماونه، کتابفروشی اِتی، استانبول ۱۹۶۶.
- : «فضل الله حروفی»، دائرةالمعارف اسلام به زبان فرانسوی و انگلیسی: فرانسوی، صص ۷۵۱-۷۵۴؛ انگلیسی، صص ۷۳۳-۷۳۴.
- : فهرست نسخ خطی موزه مولانا، جلد ۱، سری ۳، شماره ۶، چاپخانه انجمن تاریخ ترک، آنکارا ۱۹۶۷.
- : فهرست نسخ خطی موزه مولانا، جلد‌های منتشر نشده.
- : مولویه بعد از مولانا، کتابفروشی انقلاب، استانبول ۱۹۵۳. [این کتاب به همین نام به وسیله مترجم این کتاب ترجمه و در ۱۳۶۵ در انتشارات کیهان به چاپ رسیده است].
- : «نامه‌ای از پسر فضل الله»، مجله شرقیات دانشگاه استانبول، شماره ۱، انتشارات انستیتوی شرقیات دانشگاه استانبول، چاپخانه انجمن تاریخ ترک، آنکارا ۱۹۵۶.
- : «نسیمی»، دائرةالمعارف اسلام، جزء ۹۲، چاپخانه وزارت آموزش و پرورش، استانبول ۱۹۶۳.
- : «وصیت‌نامه یا وصایای فضل الله حروفی»، مجله شرقیات، شماره ۲، مطبعه عثمان یالچین، استانبول ۱۹۵۸.
- مجدی: ترجمه شقایق، مطبعه عامره، استانبول ۱۲۶۹.
- مجموعه: متعلق به رائف یلکنجی، کتابفروشی‌یی که گویا در قرن ۱۶ م / ۱۰ هـ مدون شده است.
- مجموعه: نسخ خطی فارسی کتابخانه دانشگاه استانبول، شماره‌های ۱۳۹، ۱۶۲، ۱۱۳۲، ۱۱۷۰، ۲۴۶۷.

- مجموعه: کتابخانه ملت، کتب خطی علی امیری، شماره‌های ۱۸۶، ۹۹۳، ۱۰۵۲.  
محمد بن حسن الدیلمی: قواعد عقاید آل محمد، مطبعه دولت، ۱۹۳۸.  
مرتضی (درویش بکتاشی): درّ یتیم، ترجمه جاودان، موزه مولانا در قونیه، کتابهای  
عبدالباقی گولپینارلی.  
مکرمین خلیل بینانچ: «جهانشاه»، دائره‌المعارف اسلام، جزء ۲۳، مطبعه معارف،  
استانبول ۱۹۴۴.  
ناصر خسرو: خوان‌الخوان، چاپ یحیی النخشب، مصر، قاهره ۱۳۵۹ هـ / ۱۹۴۰ م.  
—: وجه دین، چاپخانه شرکت کاویانی، برلین ۱۳۴۳.  
نسیمی، عمادالدین (سید): دیوان، نسخ خطی فارسی کتابخانه دانشگاه استانبول،  
شماره ۴۴۸.  
—: دیوان، کتابخانه ملت کتب خطی علی امیری، شماره‌های ۴۳۸، ۴۳۹.  
نشانجی: محمدپاشا: نشانجی تاریخی، مطبعه عامره، استانبول ۱۲۷۹.  
نفیسی، سعید: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، ۲ جلد،  
تهران ۱۳۴۴ هـ. ش.  
هدایت، رضا قلی خان: ریاض‌العارفین، تهران ۱۳۰۵.  
هوار، کلیمان: «فضل الله»، ماده حروفی، دائره‌المعارف اسلام، جزء ۳۵ و ۴۶، استانبول  
۱۹۴۷، ۱۹۵۰.  
یمینی: فضیلت‌نامه، چاپ علی حیدر و احمد خضر، مطبعه جهان، استانبول ۱۳۲۵،  
۱۳۲۷.

Clément Huart: "Textes Hourufis avec Traduction" (E.G.W. Gibb Memorial, Vol IX, Leyden, I. Brill Imprimerie Orientale, London. (1919).

Osman Yshia: *Histoire et Clasification de L'oeuvre D'Ibn 'Arabi*, 2 vol. Enstitut Français de Damas, Damas, 1966.

Ritter H. "Die Anfänge der Hurüfisetten" (Oriense, NO. I, Vol. 7,30.6,1945. Leiden, PP. 1-54).